

« کشف کلام تو نور می بخشد و ساده دلان را فهم می گرداند. »

خواننده عزیز:

ما در این جزوه سعی کرده ایم تا با ارائه حقایق درباره عیسی مسیح، به شما کمک کنیم تا شناخت بهتر و عمیقتری نسبت به این شخصیت خارق العاده پیدا کنید. هدف ما این نیست که تفکری تازه را به شما تلقاء کنیم، بلکه می خواهیم زمینه ای برای روشنگری بیشتر ایجاد کنیم.

خدای قادر و یکتا همواره به دنبال انسان هایی بوده است که با یک شناخت قلبی و عقلی به او مایل شده و او را محبت نمایند، نه این که به صرف پاره ای سنتها و رسوم، و تنها به دلیل این که در اعتقادات خاصی متولد شده و رشد یافته اند، خدایی را بپرستند که هیچگونه شناخت شخصی از او نداشته باشند. پس هدف ما محکوم کردن یک باور و ایدئولوژی خاص و بر کرسی نشاندن یک ایدئولوژی دیگر نیست، بلکه ارائه شواهد و دلایلی درباره یک حقیقت است، حقیقتی که قادر است مانند نور افکنی قوی مسیر حقیقی و راستین را نشان داده و انسان گرفتار در ظلمت و تاریکی را از سرگستگی نجات بخشیده و به این مسیر رهنمون سازد. پس چیزی را به شما معرفی می کنیم که می تواند برای پایهای شما چراغ و برای راهپایان نور باشد، و مابقی را به شما خواهیم سپرد و اینکه دستیابی به حقیقت چقدر برای شما حیاتی و ارزشمند باشد.

در دنیای قدیم کسانی بودند که به سوفسطایی شهرت داشتند. آنان شهر به شهر و منطقه به منطقه می گشتند و با گرفتن اُجرتی آموزش می دادند که یک حقیقت مطلق نمی تواند وجود داشته باشد. از دیدگاه آنان انسان زمانی بر اساس نیاز و با استفاده از فنونی که آموزش می بیند می تواند استدلالی را بر کرسی نشاند و آن را به عنوان یک حقیقت معرفی کند. و سپس به اقتضاء زمانه و منافع خود آن را منسوخ و باطل نماید. لذا نتیجه می گرفتند که حقیقت یک امر نسبی است و متناسب با شرایط می توان آن را تعریف و تعدیل کرد. البته امروز نیز کم نیستند کسانی که در عمل از این تفکر و نگرش

پیروی می کنند! اما سؤال این است: آیا شما نیز...؟ هر انسانی که دارای عقلی سلیم و عمق نگر باشد بر این اصل معترف خواهد بود که حقیقت زمانی معنی پیدا میکند که دو تا نباشد و ضمناً تابع شرایط زمانی و مکانی نیز نبوده، بلکه در هر شرایط و محیطی ثابت و غیر قابل تغییر باشد.

حال اگر جوینده یک حقیقت مطلق هستید، به شما نویدی می دهیم، کلام خدا می گوید: «و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (انجیل یوحنا ۸: ۳۲) پس با ما همراه شوید!

مقدمه

زمانی که خدا حضرت آدم را خلق کرد، او مثل چشمه ای پاک و زلال جوشید، این چشمه می توانست در زمینهای صاف و هموار جریان یابد، از نور خورشید بهره مند شده و منشأ سبزی و خرمی و زندگی در اطراف خود باشد. و یا در زیر زمین جریان بیابد و در مسیرهایی سرد و تاریک و نامعلوم، جایی که در آن هیچ خبری از نور خورشید نیست حرکت کند، و آدام راه دوم را انتخاب کرد!

اگر این جریان را به جریان انسانیت که از حضرت آدم شروع شده و ادامه یافته است تشبیه کنیم، می بینیم که این جریان از ابتدای پیدایش همواره سعی کرده است تا در طول تاریخ به طُرق و گونه های مختلف مسیر خود را تشخیص داده مجدداً به همان جایی برگردد که از آن جدا شده است. این جریان در طول هزاران سال دست به تلاشهای انسانی و همه گیری زده است تا شاید بتواند مجدداً آن موقعیت از دست رفته خود را باز یابد. توسل به شریعت ها و قوانین مذهبی مختلف، انجام مراسم و عبادتهای آنچنانی، به نگارش در آوردن کتب و نشریات مختلف در زمینه ایجاد محبت و یگانگی در میان انسانها و بسیاری اقدامات دیگر همگی نشان از تلاشهایی است در جهت بازگرداندن این جریان به سطح زمین، یعنی جایی که در آن روشنایی و نور است، انسان می کوشد تا شاید بتواند آن آرامش و راحتی را که قرنهای پیش از دست داده است دوباره به دست بیاورد.

اما حقیقت امر این است که خدا انسان را به صورت خود آفرید، یعنی روح خود را در انسان دمیده و به او حیات و زندگی بخشیده است. لذا این روح تنها در سایه اتصال به منشأ خود، یعنی صادر کننده اش است که آرامی و تسلی می یابد، در غیر این صورت دست یافتن به چنین آرامشی بعید و دور از دسترس می باشد. انسان قرن بیست و یکم در دنیایی از ساخته های دست خویش گرفتار و اسیر شده است. تمام تلاش انسان که توسط اختراعات، اکتشافات و تحقیقات مختلف صورت می گیرد، در جهت تأمین آسایش و امنیت برای بشر و ایجاد بستری برای یک زندگی بهتر می باشد. اما ثمره تمام این تلاشها حقیقتاً چه بوده است؟ آیا انسان قرن بیست و یکم می تواند ادعا کند که به یک آرامش ایده آل، مثل آرامش و خوشبختی که آدام و حوا در باغ عدن داشتند دست یافته است؟

اندکی دقت و توجه به محیط اطرافمان می تواند بهترین پاسخ را برای ما به ارمغان بیاورد. انسانها آرام آرام تبدیل به موجوداتی شده اند که بسیاری از ارزشها و اصول متعالی در زندگی آنان رنگ باخته است، تا جایی که از حالت خدا محوری خارج شده و به یک زندگی کاملاً خود محور رهنمون شده اند. حضور عملی خدا در زندگی انسان کنونی به کمترین حد ممکن تنزل نموده است و انسان، سرگشته و حیران به هر سو میزند تا بلکه جایگاه گمشده اش که خودش هم نمی داند کجاست به دست بیاورد. اما افسوس که بسیاری در جهت نیل به این هدف به خطا رفته و در تفکرات، ایدئولوژیها و مذاهبی گرفتار شده اند که نه تنها آن آرامش و تسلی مورد انتظارشان را بر آورده نساخته است، بلکه از چاله در آمده و به چاه افتاده اند. درگیر بحثها و فلسفه هایی شده اند که هیچ کمکی به آزادی و رهایی آنان از فشارها و استرس ها و وسوسه های مختلفی که آنان را احاطه کرده و به اسارت در آورده است نکرده بلکه باعث گردیده با هزار سؤال بی جواب نیز روبرو شوند و بیشتر به سمت پوچی و نیهیلیست گرایي سوق داده شوند.

حال اگر در میان هزاران صدایی که در این دنیا وعده و وعید و خوشبختی و آرامش و تسلی روحانی را می دهند گوش خود را شنوا کنیم، صدایی را خواهیم شنید که با اقتدار منحصر به فردی

چنین می گوید: «بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۲۸:۱۱) این صدا از کجاست؟ این کیست که با چنین اقتدار و اطمینانی دیگران را به نزد خود دعوت میکند؟ آیا این هم مانند همه صداهای دیگر فقط یک شعار است؟ چطور میتوانم به این صدا اعتماد کنم؟ آیا این صدا آنقدر قدرت دارد که مرا از اعماق گناه، مشکلات، فشارها و نابسامانی های روحی بیرون کشیده و نجات بخشد؟ و هزاران سوال دیگر!

ما می خواهیم شما را با صاحب این صدا آشنا کنیم و دلایل و مدارکی ارائه دهیم که ثابت می کند او حقیقتاً تنها کسی است که شایستگی دارد تا به صدای او اعتماد کرده و خود را به او بسپاریم. و در صورتل لزوم به رفع پاره ای از سوء تفاهماتی که در این زمینه وجود دارد خواهیم پرداخت.

گناه آدم و حوا – جدایی انسان از خدا

زمانی که خدا در پایان آفرینش جهان آدم و حوا را آفرید، با هدفی عالی و پر جلال دست به این خلقت زد. نقشه خدا برای انسان داشتن یک زندگی ابدی و برخورداری از یک مشارکت و مصاحبت جاودانه با خالق خودش بود. خدا به آدم و حوا اجازه داد تا از تمامی نعمات و امکانات باغ عدن استفاده کنند و از آنها بهره مند گردند. اما در یک مورد برای آنان ممنوعیتی ایجاد کرد و آن این بود: «اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.» (پیدایش ۲:۱۷). آدم و حوا در صورت رعایت این دستور خداوند می توانستند از یک زندگی ابدی با خدا برخوردار باشند. اما حوا فریب خورده و از دستور خدا سرپیچی کرد و آدم را نیز در گناه خود شریک گردانید. به سبب این عمل، گناه وارد طبیعت انسان شد و قسمتی از وجود او گردید. لذا آن رابطه عالی، شفاف و مبارکی که بین انسان و خدا وجود داشت توسط وارد شدن گناه به طبیعت

انسان خدشه دار گردید. آنان گناه کرده بودند و به همین دلیل دیگر نمی توانستند با خدای قدوسی که مبرا از هر گناهی است رابطه خوب و بی نقصی داشته باشند. آدم به عنوان ریشه نسل بشر به گناه آلوده گردید و چون طبق کلام خدا مزد گناه دوری از خدا می باشد لذا خداوند خدا به آدم گفت: «...چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد، و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد، تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» (پیدایش ۳: ۱۷-۱۹) و کلام خدا در ادامه میگوید که خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد. چه قمار وحشتناکی! و چه سرنوشت تاریکی! آدم که آفریده شده بود تا برای همیشه در باغ عدن باشد اخراج شد، او که خلق شده بود تا برای همیشه با خدا باشد، از خدا جدا شد و او که آفریده شده بود تا هرگز نمیرد، محکوم به مرگ شد! وقتی که ریشه یک درخت فاسد باشد، شما هر قدر هم که به تنه و شاخ و برگهای آن برسید هرگز نخواهد توانست میوه و ثمره خوبی بدهد، چرا که زندگی از ریشه است، این ریشه است که حیات را به تنه، شاخه ها و برگها انتقال داده و باعث ایجاد زندگی و ثمر دهی می شود. به عبارتی اگر آب از سر چشمه گل آلود باشد، در تمامی مسیر گل آلود خواهد بود، اگر ریشه فاسد باشد این فساد در تمامی زندگی درخت نمایان خواهد شد. و آدم به عنوان ریشه نسل بشر گناه را به تمامی نسل خود انتقال داده است.

همانطور که همه ما می دانیم زندگی و حیات از پدر است، و آدم حیاتی را به فرزندان خود انتقال داد که آمیخته با گناه بود و لذا فرزندان او به جای اینکه وارث حیات جاویدان باشند وارث حیاتی شدند که به علت آلوده بودن به گناه محکوم به مرگ بود.

در بسیاری از ادیان و مذاهب این اعتقاد وجود دارد که کودکان و افراد خردسال معصوم هستند و هیچ گناهی ندارند. اما اگر واقعاً چنین بود خدا می بایست قائل و هابیل را به باغ عدن باز می گرداند،

چرا که آنها در گناه آدم و حوا هیچ دخالتی نداشتند. در حالی که می بینیم خدا چنین کاری را نکرد. چرا که خدا خوب می دانست که گناه از طریق ریشه به فرزندان نیز منتقل گشته است، چنانکه داود پیامبر نیز در جایی می گوید: «من از بدو تولد گناهکار بوده ام، بلی از لحظه ای که نطفه من در رحم مادرم بسته شد آلوده به گناه بودم.» (مزمور ۵۱: ۵) در حالی که می دانیم هیچ نوزادی در داخل رحم توانایی انجام گناه را ندارد، پس معلوم میشود که داود از همان حیات آلوده به گناهی صحبت میکند که از زمان شکل گرفتن او در رحم به وی منتقل شده است. پس فرزندان نیز محکوم شدند که در خارج از باغ عدن زندگی کنند و وارث ثمرات گناهی باشند که توسط آدم و حوا در عدن صورت گرفت.

پس نتیجه می گیریم که این بذر، یعنی بذر گناه در وجود همه انسانهایی که بعد از آدم و حوا متولد شدند و می شوند وجود داشته و دارد. لذا به محض اینکه زمینه مستعد و مناسب میشود این بذر شکوفا شده و میوه خود را نمایان میسازد. چنانکه میبینیم در قائن نیز عمل کرد و او برادر خود را بخاطر حسادت کشت، در حالی که قبل از گناه آدم و حوا چیزی بنام حسادت و مانند آن هرگز وجود نداشت. و حتی می بینیم وقتی که آدم و حوا گناه می کنند و خدا از آدم می پرسد: «آیا از آن میوه خوردی؟» آدم بلافاصله تقصیر را به گردن حوا می اندازد و میگوید: «...این زن که یار من ساختی از آن میوه به من داد و من هم خوردم.» (پیدایش ۳: ۱۲) و حوا نیز به نوبه خود تقصیر را به گردن مار انداخته و شروع به محکوم کردن یکدیگر می کنند و هر یک از آنان سعی می کنند تا از زیر بار مسئولیت این گناه شانه خالی کنند. و این چیزی نبود جز ثمره گناه انسان که تا به امروز ادامه دارد. اگر به کودکان خردسال نگاه کنیم می بینیم که خصوصیتی مثل حسادت و نفع طلبی در آنها وجود دارد، به عنوان مثال شما اگر یک اسباب بازی برای یکی بخرید، آن دیگری حسادت می کند و ناراحت می شود، و یا هر کدام آن را فقط برای خود می خواهد. ریشه این حسادت و نفع طلبی کجاست؟ مسلماً کودک آنها را از کسی یاد نگرفته است و یک امر اکتسابی نیست. پاسخ اینست: این

همان بذری است که توسط شیطان در باغ عدن کاشته شد و به صورت یک میراث، پشت به پشت و نسل به نسل به همه انسانها انتقال پیدا کرده و می کند: «...هیچکس نیکوکار نیست، در تمام عالم یک بی گناه هم یافت نمی شود.» (رساله رومیان ۱۰:۳). و می بینیم این بذر که در زمین دل انسان وجود دارد، همین که شرایط مناسبی برای شکوفا شدن پیدا می کند، مانند مثالی که در بالا شرح داده شده، در قالب حسادت و نفع طلبی خود را نمایان می سازد.

نکته ای که در اینجا لازم به تاکید است، اینست که نباید این تصور ایجاد شود که ما بخاطر عمل آدم و حوا محکوم شده ایم، و بعد بخواهیم عدالت خدا را زیر سؤال ببریم. خیر! حقیقت مطلب اینست که با گناهی که آدم و حوا مرتکب شدند حیاتی را به ما منتقل نمودند که میل و کشش به گناه و ناطاعتی در آن وجود دارد، بطوری که اگر امروز خدا بخواهد ما را با همین وضعیت مجدداً به باغ عدن بازگرداند ما هم دقیقاً همان کاری را خواهیم کرد که پدر و مادر اولیه ما انجام دادند، چون میل به گناه در وجود ما کاشته شده است. بطوریکه اگر خدا قائن و هابیل را وارد عدن می کرد، قطعاً عمل کشتن هابیل توسط قائن در آنجا هم صورت می گرفت. آنان تنها زمانی می توانستند وارد باغ عدن شوند که طبیعت قبل از گناه را پیدا کنند. و سؤال اینست: این چطور ممکن است؟ مایوس نشوید! اگر تأمل کرده و با ما همراه شوید به شما نشان خواهیم داد.

قربانی برای آمرزش گناه

در اعتقادات بسیاری از ادیان باستانی و همین طور قبایل و قومهای بدوی یکی از راههایی که نهایتاً می توانست باعث فروکش شدن خشم خدایان شود و یا باعث برداشته شدن لعنت گردد، قربانی کردن و ریختن خون یک انسان بود. گویا خون انسان قدرت بیشتری در نشان دادن و فروکش کردن خشم

خدایان می توانست داشته باشد. دختران و پسران جوان و زیبا انتخاب شده و به دلایل مختلفی مثل نزول باران، پیروزی در جنگ، رفع بلایا و بیماری ها و مانند آنها قربانی می شدند، این تفکر یک سابقه چند هزار ساله دارد.

در طول تاریخ کار خدا یعنی از زمان خلقت آدم و حوا همواره شاهد هستیم که انواع قربانی ها و هدایا به خدا تقدیم شده است، که یکی از این قربانی ها قربانی گناه بود، حتی زمانی که آدم و حوا از باغ عدن رانده شدند برای پوشانیدن عریانی آنها که نمادی از گناه است خداوند از پوست حیوانات استفاده میکند که لازمه آن کشته شدن و ریخته شدن خون یک حیوان می بود. طبق فرمایش خداوند: «مزد گناه مرگ است.» در قبال هر گناهی که انسان مرتکب می شود می بایست بمیرد، که البته این مرگ اشاره به یک مرگ روحانی می باشد، و مرگ روحانی یعنی جدایی از خدا، همان طوری که آدم و حوا - که قبلاً به آن اشاره شده است - از حضور خدا رانده شدند. بن بست عجیبی بود! از طرفی انسان با گناه متولد می شد و از طرف دیگر مزد گناه جدایی از خدا بود، ظاهراً راه گریزی از این مدار بسته ای که انسان خودش را داخل آن انداخته بود وجود نداشت، واقعاً چاره کار چه بود؟ و عاقبت انسان به کجا می انجامید؟

خداوند در آن مقطع چاره ای اندیشید و راهی را مهیا نمود. و آن این بود که به انسان فرصت داده شد تا در ازاء هر گناهی که می کند، خون یک حیوان را بریزد، یعنی یک حیوان را قربانی کند، گناهکاران قبل از انجام مراسم قربانی دست خود را بر سر قربانی گذاشته و می گفتند: خداوندا ما گناه کرده و شایسته مرگ هستیم، اما خواهش می کنم اجازه بده که خون این حیوان به عنوان کفاره و پوششی برای گناهان ما ریخت شود؛ و خداوند می پذیرفت. اما این چاره کار نبود، هر روز گناه و هر روز قربانی، خون حیوان آن قدر قدرت نداشت که ریشه گناه را در وجود انسان بخشکاند، بلکه تنها کاری که می کرد باعث آموزش آن گناه در همان ساعت می گردید، اما نمی توانست مانع از بروز گناه در ساعتها و روزهای دیگر شود. چرا که ریشه و منشأ آلوده بود و تا زمانی که ریشه آلوده بود،

سم پاشی کردن و هرس کردن شاخ و برگها نمی توانست راه حلی برای یک درمان قطعی باشد. و تا زمانی که منشأ و ریشه گناه خشک نمی شد، گذراندن قربانی، یعنی ریختن خون حیوانات نمی توانست درمان قطعی برای بیماری مزمن گناه باشد. عیسی مسیح به بهترین شکل ناتوانی این گونه اعمال و همین طور انجام پاره ای از آداب و رسوم مذهبی را در آزاد شدن از گناه به ما نشان می دهد. عیسی مسیح فرموده است: «...تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.» (متی ۵: ۲۰) کاتبان و فریسیان، عده ای از افراد متعصب قوم یهود بودند که به قول خودشان نمی گذاشتند همزه و یا نقطه ای از تورات در زندگیشان فراموش شود، توراتی که اگر با دقت خوانده شود خواهید دید که شامل قوانین و دستورات مذهبی بسیار جامعه ای می باشد، آن وقت مسیح به ما می گوید که تا عدالت ما بالاتر از عدالت آنان نباشد وارد ملکوت خدا نخواهیم شد. کاتبان و فریسیان گمان می کردند که صرفاً با انجام دقیق دستورات تورات می توانند آن عدالتی را که آنان را شایسته ورود به ملکوت خدا می کند به دست بیاورند، اینان که در نظر مردم افرادی روحانی، قابل احترام و مقدس بودند و خودشان نیز همین باور را داشتند. چنانکه کلام خدا در انجیل متی اشاره کرده و می گوید: «همه کارهای خود را می کنند تا مردم ایشان را ببینند حمایلهای خود را عریض و دامنه های قبای خود را پهن می سازند، و بالا نشستن در ضیافتها را و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می دارند و تعظیم در کوچه ها را، و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.» (انجیل متی ۲۳: ۵-۷) و در این شرایط عیسی مسیح آنان را چنین مخاطب قرار می دهد: «وای بر شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! چون شما بیرون ظرف را آنقدر تمیز می کنید تا بدرخشد، ولی داخل ظرف از کثافت ظلم و طمع پر است. ای فریسی های کور، اول داخل ظرف را تمیز کنید تا بیرون ظرف هم پاک شود. وای به حال شما علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما مانند قبرهای سفید شده ای هستید که ظاهری زیبا دارند اما داخل آن پر است از استخوانهای مردگان و کثافات. شما می کوشید خود را دیندار جلوه دهید، ولی در زیر آن عبا ی مقدستان، دلهایی دارید پر از ریاکاری و گناه،» (انجیل متی ۲۳: ۲۵-۲۸) و این گناهان چیزهایی نبودند که با قربانی کردن حیوانات

و یا انجام پاره ای از قوانین مذهبی برداشته شوند، چون در غیر این صورت مسیح هرگز آنان را اینگونه مورد خطاب قرار نمی داد.

پس راه حل چه بود؟ خدای آسمانها و زمین طبق پیش گوییهای که از چند هزار سال پیش به دفعات متعدد کرده بود، می بایست چاره ای می اندیشید. باید قربانی انجام می شد و خونی ریخته می شد که نه تنها باعث بخشش گناهان شود، بلکه گناهان را شسته و برای همیشه ریشه گناه را بخشکند تا دیگر نیازی به قربانی های مکرر و متعدد نباشد. و از طرف دیگر خون این قربانی می بایست آنقدر ارزش و لیاقت و قدرت داشته باشد که نه برای بخشش گناه یک نفر بلکه برای بخشش گناه تمام مردم جهان و تمام نسل ها، آن هم فقط یک بار برای همیشه، کفایت کند.

ما متوجه شدیم که خون هیچ حیوانی چنین قدرت و لیاقتی را نداشت. از طرفی انسان نیز نمی توانست برای انسانی دیگر قربانی شود. چون همه انسان ها از دیدگاه خدا گناه کرده اند، و هیچ انسانی لیاقت این را نداشت و ندارد که با مرگ خود باعث آمرزش گناه یک انسان دیگر گردد تا چه رسد به گناه تمام مردم جهان، چرا که همه انسان ها در اثر نزدیکی یک مرد و زن متولد شده اند، یعنی از طریق یک آمیزش انسانی، و به همین دلیل آن گناه موروثی را از پدر و مادر اولیه خود یعنی آدم و حوا به ارث برده اند، چنانکه قبلاً اشاره شد.

پس آن قربانی که می بایست برای این کار در نظر گرفته میشد، باید کسی می بود که نه تنها در تمام دوران زندگیش حتی یک نقطه سیاه هم وجود نداشت باشد، بلکه از آن گناه موروثی هم هیچ ارثی نبرده باشد یعنی از نزدیکی یک زن و مرد متولد نشده باشد. این شخص چه کسی می توانست باشد؟ تا چند لحظه دیگر متوجه خواهید شد!

عیسی مسیح بره ای که به جهت قربانی فرستاده شد

در کتاب پیدایش که اولین کتاب از پنج کتاب تورات است، بعد از اینکه شیطان حوا را می فریبد خداوند شیطان را چنین مخاطب قرار می دهد: «...به سبب انجام این کار...بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می گذارم، نسل زن سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳: ۱۴-۱۵).

همه ما می دانیم که نسل از مرد است و در شجره نامه و نسب نامه ها معمولاً اسم زن را نمی بینیم. وقتی که یک انسان از یک پدر و مادر جسمانی متولد شده باشد دیگر نمی توانیم بگوییم که او از نسل زن است، بلکه از نسل مرد، چرا که زندگی از پدر است. و از آنجایی که همه انسانها در اثر یک تولد طبیعی، یعنی از نزدیکی یک مرد و یک زن متولد شده و می شوند، پس نتیجه می گیریم که هیچ انسانی از نسل زن نبوده، بلکه همگی از نسل مرد می باشند، و تنها کسی که از راه یک تولد غیر طبیعی پا به این جهان گذاشته است و دارای پدر جسمانی نبوده است، تنها و تنها، شخص عیسی مسیح می باشد. او تنها کسی است که از یک دختر باکره متولد شد و هیچ قدرت انسانی در تولد او نقش نداشت. این تولد خارق العاده هفتصد سال قبل از مسیح توسط اشعیای نبی پیش گویی شده بود: «...اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید...» (اشعیا ۷: ۱۴) و هفتصد سال بعد مریم باکره مستقیماً از روح خدا حامله شده و پسری زایید که نامش عیسی بود. (عیسی یعنی نجات دهنده) این تولد شگرف و بی نظیر از چندین زاویه قابل بررسی است:

اول اینکه هدف خدا از این عمل مافوق الطبیعه و خارق العاده چه می توانست باشد؟ آیا تنها بخاطر سرگرمی بود که خدا تصمیم گرفت عیسی را به این شکل متولد کند؟ آیا هیچ هدف و انگیزه برتری نداشت؟ اگر قرار بود او هم رسالتی در حد رسالت سایر پیامبران داشته باشد و تنها وظیفه اش

این باشد که انسانها را دعوت به خدا ترسی و دوری از گناهان بنماید، بدون اینکه برای کمک به انسانها کاری بیشتر از پیامبران قبلی بکند! پس چه نیازی بود که چنین تولدی داشته باشد و کاملاً متفاوت با بقیه پیامبران و همین طور انسانها بدنیا بیاید؟ چون پیامبران دیگر هم همین کارها را انجام دادند و در عین حال از یک تولد کاملاً طبیعی برخوردار بودند. راز این تولد چه بود؟

همه ما می دانیم که خدا، خدای نظم و ترتیب و حکمت است. هیچ وقت از روی بی نظمی و بی حکمتی دست به کاری نزده و نخواهد زد، چرا که با ذات مبارک او در تضاد است. پس جا دارد که هر عقل سلیمی از خود سؤال کند که حقیقتاً چه حکمتی در کار بوده است که خداوند دست به کاری این چنین شگرف زده است؟

دوم اینکه بعضی بر این باورند که خدا از این طریق خواسته است قدرتش را به نمایش بگذارد. واقعیت امر این است که خدای آسمانها و زمین آنقدر کارهای خارق العاده و باور نکردنی و عجیب را تا آن زمان به ظهور رسانده بود که همانها می توانستند شهادتی باشند بر اینکه خدا، خدایی قدیر و توانا است، آیا آفرینش جهان با تمام شگفتیهای آن، که هنوز با گذشت میلیونها سال بسیاری از آنها برای بشر ناشناخته مانده است به تنهایی گویای قدرت بی همتای آفریدگار این جهان نیست؟ خدا اعمال عجیب بسیاری در تاریخ بشریت و مخصوصاً در تاریخ قوم یهود از خود به جای گذاشته است، مانند زمانی که طوفان نوح را فرستاد، یا مانند زمانی که قوم بنی اسرائیل را در مصر یاری کرد تا از اسارت فرعون آزاد شوند، و در این حین چه بلاهای وحشتناکی که بر فرعون و مصریان وارد ساخت، در حالی که مویی از سر هیچ یک از بنی اسرائیل کم نشد. هنگامی که فرعون گمان می کرد که آنها را به بن بست انداخته است و با وجود دریای سرخ در پیش روی موسی و بنی اسرائیل آنان دیگر امکان فرار نخواهند داشت، خداوند به طرزی باور نکردنی و بی نظیر دریای سرخ را از وسط شکافت و راه عبوری برای این قوم مهیا کرد، زمانی که در بیابان بودند و غذایی نداشتند، خداوند به مدت چهل سال هر روز صبح از آسمان دانه های ریزی که بسیار مقوی بود و «مَن» نام داشت بر

زمین جاری می ساخت و شامگاهان پرندگان برای آنها گوشت می بودند، وقتی تشنه می شدند از دل صخره برای آنها آب جاری می ساخت، و همین طور بسیاری از اعمال عظیم خدا در میان آنان به ظهور می رسید تا آنان را یاری کند که به سرزمین موعود برسند. پس دلیل تولد عجیب عیسی صرفاً نمی توانست برای آشکار کردن قدرت خدا باشد، چرا که اگر خدا بلایا نازل کرد، به جهت خروج قوم اسرائیل از مصر بود، اگر طوفان نوح را نازل کرد به جهت نابودی مردمان بی ایمان بود، اگر دریای سرخ را باز کرد برای عبور قوم یهود بود و...

پس نتیجه می گیریم که خدا هیچ کاری را بدون دلیل انجام نمی دهد، در حالی که این جادوگران و شعبده بازان و فالگیران هستند که با انجام کارهایی خاص سعی دارند که خود نمایی کرده و قدرت خود را به نمایش بگذارند، و حال آنکه کتاب مقدس با هر نوع جادوگری و شعبده بازی و همین طور فالگیری مخالف است و آنها را از خدا نمی داند. و سوم اینکه عیسی از طریق تولدی که در آن هیچ خبری از یک پدر جسمانی نبود و هیچ آمیزش انسانی صورت نگرفته بود، توانست از آن گناه موروثی که قبلاً به آن اشاره شد، مبرا باشد. او هیچ سهمی از این گناه ارثی نبرد، چرا که از کانالی که این گناه را به او منتقل می کرد به دنیا نیامد، بلکه از یک کانال کاملاً منحصر به فرد، یعنی مستقیماً از روح پاک خدا متولد شد. خدا کاملاً معصوم است و کسی که از روح خدا متولد شده باشد معصومیت را به ارث می برد. لذا عیسی به جای میراث گناه، میراث قدوسیت و معصومیت را به ارث برد، بطوری که این قروسیت در کل زندگانی او کاملاً مشهود و آشکار بود. در زندگی پیامبران گذشته مثل ابراهیم، موسی، ایلیا و بسیاری دیگر، اشتباهات، گناهان و نافرمانی هایی وجود داشته است، در حالیکه عیسی تنها کسی است که هرگز اشتباه نکرد، هرگز گناهی نکرد، هرگز جنگی ننمود، هرگز کسی را نکشت، هرگز به دنبال تسخیر جایی نبود و هرگز در صدد تشکیل یک پادشاهی زمینی برنیامد. بلکه برعکس وقتی که یهودیان می خواستند او را پادشاه کنند از دست آنها فرار کرده و به کوهی پناه برد. وقتی که او را دشنام می داد برای آنان دعای برکت می کرد، هرگز کسی را لعنت نکرد،

دشنامی نداد و وقتی که او را بر صلیب میخکوب کردند، می توانست همه آنان را فقط به یک اشاره هلاک کند، اما می بینیم که واکنش او نسبت به این عمل یهودیان و مصلوب کنندگانش این دعا بود: «ای پدر اینها را ببخش زیرا که نمی دانند چه می کنند.» (لوقا ۲۳:۳۴) و همه اینها چیزهایی بود که صدها سال قبل از تولد مسیح توسط اشعیا نبی پیشگویی شده بودند: «با او با بیرحمی رفتار کردند، اما او تحمل کرد و زبان به شکایت نگشود، او را مانند بره به کشتارگاه بردند، و او همچون گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است، خاموش ایستاد و سخنی نگفت.» (اشعیا ۵۳:۷)

حال دوست عزیز سؤال اینجاست: رسالت واقعی این شخص با این تولد خارق العاده، اعمال عجیب، معجزات بی نظیر و تعالیم منحصر بفرد چه بوده است؟

اگر به تاریخ آفرینش از ابتدا تا به امروز دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که خدا در خلقت و تولد دو نفر مستقیماً دخالت داشته است، در خلقت آدم و تولد عیسی مسیح. می دانیم که آدم ریشه نسل بشر است. و از طریق اوست که زندگی به ما منتقل می شود، و می دانیم که آدم زندگی را به ما منتقل کرد که نهایتاً مرگ را به دنبال دارد. در حالی که در ابتدا این طور نبود. آدم مقرر شده بود تا حیات جاوید داشته باشد و چیزی که باعث شد آدم حیات را از دست بدهد، گناهی بود که مرتکب شد. آدم در ابتدای خلقت دارای هر دو بعد روحانی و جسمانی بود، یعنی در عین حال که جسم داشت، می توانست ارتباطی مستقیم، شفاف و بی واسطه با خدا - که روح است - داشته باشد. اما در اثر گناهی که مرتکب شد، بعد روحانی خود را از دست داد و ارتباط روحانی او با خدا قطع شد، به عبارتی دچار مرگ روحانی گردید، و لذا از باغ عدن اخراج گردید. پس ریشه از آب جدا شد، مانند ماهی که از آب بیرون افکنده می شود، بدون شک مرگ این ماهی قطعی است چرا که حیات او از آب است و به همین ترتیب حیات روحانی انسان از خداست و وقتی که ریشه با گناه خود از خدا جدا گشت دچار مرگ روحانی شد. اگر ماهی در آب باشد ممکن است دهها سال عمر کند. در حالیکه وقتی از آب جدا شده یا بیرون افکنده می شود، برای لحظاتی چند به تلاش خود ادامه می

دهد تا بلکه بتواند زمان بیشتری به حیات خود ادامه بدهد. اما همه ما می دانیم که عاقبت این ماهی به کجا خواهد انجامید، بلکه چیزی جز مرگ قطعی و اجتناب ناپذیر در انتظار او نخواهد بود. لحظاتی که ماهی در بیرون از آب زیست می کند در مقایسه با زمانی که می توانست در داخل آب به حیات خود ادامه بدهد، بسیار بسیار ناچیز است. به همین ترتیب وقتی که ریشه نسل بشر یعنی آدم از آب یعنی از حضور خدا جدا شد، محکوم به مرگ گردید. ماهی از همان لحظه ای که از آب جدا شد محکوم به مرگ بود، اما لحظاتی چند به تلاش بیهوده خود برای زیستن ادامه داد. انسان نیز پس از این محکومیت، برای زمانی کوتاه به حیات زمینی خود ادامه می دهد که البته این زمان در مقایسه با ابدیتی که می توانست در حضور خدا داشته باشد لحظه ای بیش نیست، که پس از آن نیز خواه نا خواه می بایست از سایه مرگ عبور کند. اما این پایان کار نبود.

خدا، خدایی عادل و قدوس است، عدالت خدا اجازه نمی دهد که گناه انسان بی جواب گذاشته شود، چرا که مزد گناه مرگ است. از طرف دیگر خدا، خدایی قدوس است، و قدوسیت خدا نیز اجازه نمی دهد که به انسان گناهکار نزدیک شود. اگر خدا می خواست از روی عدالتش حکم کند همه انسانها بدون استثناء می باید به جهنم فرستاده می شدند، چنان که داوود نبی در مزامیر خود می گوید: «ای خداوند بر بنده خود به محاکمه بر نیا زیرا زنده نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.» به عبارتی اگر خداوند از روی عدالت خود حکم کند هیچ انسانی را یارای آن نیست که در حضور او عادل شمرده شود، چرا که کلام خدا می گوید: «عادل نیست، یکی هم نیست، همه در حضور خدا گناه کرده اند» پس چاره کار چه بود؟

خدا را شکر که خدای ما یک خصوصیت ذاتی دیگر هم دارد و آن محبت است، عدالت خدا می گفت که همه باید به جهنم بروند، قدوسیت خدا هم اجازه نمی داد که به انسان گناهکار نزدیک شود، و از طرفی محبت خدا هم نمی توانست شاهد این باشد که انسان گناهکار این گونه به حال خود رها شود. چنانکه باز هم داوود نبی نبوت کرده میگوید: «تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را

همیشه نگاه نخواهد داشت.» (مزامیر ۹:۱۰۳) و همچنین اشعیا نبی نیز چنین پیشگویی کرده بود: «و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفا کننده ای وجود نداشت، از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود.» (اشعیا ۵۹:۱۶) بله، لازم بود که خداوند دست نجات را از آستین خود بیرون بیاورد، چون کس دیگری نبود که نجات را برای انسان به ارمغان آورد.

خدا برای اینکه بتواند انسان را نجات بدهد، لازم بود که ریشه دیگری بوجود آورد که شبیه همان ریشه اول باشد، یعنی همان وضعیتی که ریشه اول قبل از آلوده شدن به گناه داشت. و بخاطر همین بود که جبرائیل به مریم می گوید چیزی که در رحم تو قرار گرفته است از روح القدس (روح پاک) است، در حالی که در مورد هیچ یک از انبیا گفته نشد که آنان از روح القدس هستند، چرا که همه آنان از ریشه آدم بودند. پس دست نجات از آستین خداوند بیرون آمد و عیسی مسیح، مستقل و جدا از ترتیب اولیه، یعنی از یک ریشه جدید متولد شد، ریشه ای که در آن هیچ گناهی نبود.

خدا برای نجات این درخت یعنی انسانیت می بایست آن را به یک ریشه سالم، ریشه ای که مستقل از ریشه اول باشد، ریشه ای که مستقیماً از خدا باشد پیوند بزند تا از طریق این ریشه که حیات را دارد کل بدنه و شاخ و برگهای درخت انسانیت نیز صاحب حیات شود، همان حیاتی که مقدر بود از ابتدا داشته باشند. اما قبل از اینکه این کار انجام شود، مزد گناه می باید پرداخت می شد. چون همانطور که قبلاً اشاره شد، طبق کلام خداوند مزد گناه مرگ است، درست است که محبت خدا باعث شد که یک ریشه جدید تولید کند، یعنی عیسی مسیح را، ولی عدالت خدا هم نمی توانست نادیده گرفته شود. پس ابتدا می بایست خداوند بر حسب عدالت خود مزد گناه را بپردازد و بعد حیاتی را که در عیسی مسیح بود به تمامی شاخ و برگهای این درخت، یعنی بشریت انتقال دهد.

ما متوجه شدیم که برای پرداختن مزد گناه می بایست قربانی انجام می شد. اما این قربانی ها نمی توانست ریشه گناه در انسان بخشکند، چون انسان مرتب گناه می کرد و مرتب قربانی می نمود و این

کاری بود که مکرراً انجام می شد، گناه، توبه و قربانی تبدیل به یک مدار بسته شده بودند. پس برای اینکه انسان بتواند برای همیشه از اسارت گناه آزاد شود. لازم بود که یک قربانی بزرگتر انجام شود، قربانی که از همه جهات شایستگی و لیاقت داشته باشد تا کفاره گناه تمام مردم جهان را یک بار برای همیشه بپردازد و بدین وسیله این مدار بسته ای را که انسان برای خودش درست کرده بود از میان بشکند، و عیسی مسیح تنها کسی بود که این لیاقت را داشت. او از روح القدس و از طریق رحم مریم پا به این زمین پر از گناه گذاشت. شاید پرسید که چه لزومی داشت که خدا از طریق مریم عیسی را به دنیا وارد کند؟ چرا مثل حضرت آدم که خدا او را از خاک زمین خلق کرد، عیسی را از خاک یا چیز دیگری تولید نکرد؟ باید توجه داشته باشید همانطوری که قبلاً اشاره شد، خدای ما خدای نظم و ترتیب است، خدایی نیست که در بی نظمی کار کند، لذا برای هر کار خود حکمت و دلیلی دارد. همانطور که اشاره شد گناه و لعنت و مرگ از طریق یک زن وارد جریان بشریت شد، یعنی اول حوا گناه کرد و سپس آدم را نیز در گناه خود شریک نمود و به این ترتیب همه نسل بشر آلوده به گناه شدند، پس نجات و برکت و حیات نیز می بایست از طریق یک زن وارد شود، ناطاعتی حوا مرگ و دوری از خدا را برای انسان به ارمغان آورد، اما اطاعت مریم حیات و مشارکت با خدا را. همانطور که خدا از خاک به عنوان ابزار و وسیله ای استفاده کرد تا آدم را خلق کند، از رحم مریم نیز تنها به عنوان وسیله ای برای وارد کردن عیسی به این دنیا استفاده کرد و نه بیشتر، در واقع رحم مریم کانالی بود که خدا از طریق آن عیسی را وارد این دنیا کرد تا بتواند کفاره گناه انسان را بپردازد.

در اینجا لازم به ذکر است که اصطلاح پسر خدا هم که به مسیح اطلاق می شود به هیچ وجه به این معنی نیست که خدا زنی داشته و از این زن صاحب یک پسر شده است، این یک کفر آشکار به ساحت قدوس خدای یکتا می باشد. اطلاق لقب پسر خدا به عیسی تنها به این دلیل است که مستقیماً از روح خدا متولد شده است و فاقد پدر جسمانی می باشد، همانطوری که در شجرنامه حضرت آدم

نیز می بینیم که وی ابن الله یعنی پسر خدا خوانده می شود، چرا که خدا مستقیماً در خلقت او دخالت داشته است، پس اگر ما بواسطه اینکه یک مرد در تولد ما نقش داشته است او را پدر می نامیم و ما پسر یا دختر او می شویم پس حضرت آدم و عیسی مسیح نیز بواسطه آنکه خدا خودش مستقیماً در خلقت و تولد آنها نقش داشته است می توانند پسر خدا خوانده شوند و خدا برای آنان نقش پدر را داشته باشد. چرا که زندگی از پدر است و زندگی آنان از خدا است و به همین دلیل است که یکی از القاب عیسی مسیح «آدم ثانی» نیز می باشد.

پس عیسی مسیح به عنوان یک بره از آسمان و از طریق رحم مریم به زمین آمد، او قربانی ای بود که خود خدا آن را مهیا کرده بود، مانند همان قربانی که خدا از آسمان فرستاد تا ابراهیم آن را به جای پسرش اسحق قربانی کند. زمانی که ابراهیم کارد را بر گلوی اسحق گذاشت، ندایی از آسمان در رسید که ای ابراهیم کارد را بر زمین بگذار و به پسر آسیمی نرسان و آنگاه خداوند قوچی را از آسمان فرستاد تا به جای اسحق قربانی شود. قوچی که خدا برای قربانی شدن مهیا کرد جای گزینی بود که خود خدا مستقیماً آن را از آسمان فرستاده بود. چیزی نبود که از زمین باشد بلکه از آسمان بود، و لذا شایستگی داشت که بجای اسحق قربانی شود. در واقع اگر آن قوچ مهیا نمی شد اسحق باید کشته می شد، چون خدا گفته بود. اما برای اینکه کلام خدا بر زمین نیفتد و قربانی نیز انجام شود و خدا نمونه ای از کار بزرگتری که قرار بود در آینده بکند ارائه بدهد، یک قوچ را به عنوان کفاره و فدیة به جهت اسحق از آسمان به پایین فرستاد تا به جای اسحق قربانی شود. تا هم عمل قربانی انجام شده باشد و هم کلام خدا بر زمین نیفتد و هم این که اسحق زنده بماند و بدین ترتیب خدا نمونه ای از آن بخشش و فیضی را که قرار بود به انسان هدیه کند ارائه دهد. ضمناً در رابطه با این مسأله که آیا خدا اسحق را به عنوان فرزند وعده انتخاب کرده بود یا اسماعیل را، می توانید به دلایل ارائه شده در بخش «رفع پاره ای از سوء تفاهات» مراجعه کنید.

اگر دقت کنید اولاً قربانی ای که بجای اسحق به ابراهیم داده شد، از آسمان فرستاده شد یعنی از زمین نبود، و مسیح مانند بره ای که خدا از آسمان فرستاد تا به عنوان فدیة ای برای گناه تمام مردم جهان و تمام نسل ها قربانی شود. در ثانی چرا خدا یک گوسفند را فرستاد! اگر توجه کنید گوسفند دارای خصوصیات بارزی می باشد که در حیوانات دیگر دیده نمی شود، اول اینکه دارای طبیعت بسیار مظلومی می باشد و زمانی که او را برای کشتن می برند سر را پایین انداخته و مظلومانه به کشتارگاه می رود و معمولاً آزارش به هیچ حیوانی نمی رسد. در مورد مسیح نیز اینگونه نبوت شده بود: «او را مانند بره به کشتارگاه بردند و او همچون گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است خاموش ایستاد و سخن نگفت.» دوم اینکه گوسفند گاز نمی گیرد، طبیعت او این گونه است، و مسیح نیز هنگامی نیز که شلاق خورد و زمانی که بر روی صلیب میخکوب شد نه تنها فحش و ناسزا از دهانش خارج نشد بلکه برای مصلوب کننده گانش نیز این چنین دعا کرد: «ای پدر اینها را ببخش زیرا که نمی دانند چه می کنند.» و سوم اینکه در گوسفند هیچ چیز ناخالص و اضافی وجود ندارد، تقریباً تمامی اعضا و قسمتهای بدن این حیوان مورد استفاده غذایی و پزشکی دارد و از این لحاظ حیوانی بسیار مفید است، مسیح نیز به عنوان بره خدا کاملاً معصوم و بی گناه و مبرا از هر ناخالصی و چیزهای بد مثل نفرت، کینه، ریا، حسادت و بسیاری از چیزهای دیگر که انسان را نجس می سازد می بود. عده ای بر این باورند که خدا از طریق قربانی اسحق فقط می خواست ایمان ابراهیم را به بوته آزمایش بگذارد، ولی واقعیت امر چیزی بیش از این است، خدا از این طریق ابراهیم در شرایط و مسیری قرار داد که بتواند فیض خود را از طریق آن قربانی آسمانی به ابراهیم و نسل او منتقل کند و همانطور که اشاره شد این فیض نمونه ای از فیض بزرگتری بود که قرار بود خدا توسط عیسی مسیح به بشریت ببخشد. این مقایسه کوچک نشان می دهد که خدا از صدها سال پیش همواره نمادها و سایه هایی از کار بزرگی را که قرار بود انجام دهد ارائه کرده است. حال به نماد دیگری توجه کنید:

قوم اسرائیل اگر چه قوم برگزیده خدا بود و خدا موسی را برانگیخته بود تا این قوم را از مصر خارج کرده و به سمت سرزمین موعود ببرد و اگر چه کارها و اعمال عظیمی در میان این قوم به ظهور رساند که قبلاً به آنها اشاره شده است، اما این قوم همواره در حال اعتراض و شکوه و شکایت بودند. در حین همین سفری که به سمت سرزمین موعود داشتند، حادثه ای رخ می دهد که ما آن را در کتاب اعداد که چهارمین کتاب تورات است می خوانیم. ماجرا از این قرار بود: «...اما قوم اسرائیل در این سفر طولانی به ستوه آمدند و به خدا و به موسی اعتراض کرده گفتند: چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ در اینجا نه چیزی برای خوردن هست و نه چیزی برای نوشیدن! ما از خوردن این مَن بی مزه خسته شده ایم! (مَن نانی بود که خدا از آسمان می ریخت) پس خداوند مارهای سمی به میان ایشان فرستاد و مارها عده زیادی از ایشان را گزیده، هلاک کردند. آن وقت قوم اسرائیل پیش موسی آمده، فریاد برآوردند: ما گناه کرده ایم، چون به ضد خداوند و به ضد تو سخن گفته ایم. از خداوند درخواست کن تا این مارها را از ما دور کند. موسی برای این قوم دعا کرد. خداوند به موسی فرمود: یک مار مفرغی شبیه یکی از این مارها بساز و آن را بر سر یک تیر بیاویز. هر که مار او را گزیده باشد اگر به آن نگاه کند زنده خواهد ماند! پس موسی یک مار مفرغی درست کرد و آن را بر سر تیری آویخت. به محض اینکه مار گزیده ای به آن نگاه می کرد شفا می افت!» (اعداد ۲۱: ۴-۹).

این قوم قومی ناسپاس به قول امروزی نمک شناس بودند. از اسارت مصر آزاد شده و به عنوان انسان هایی آزاد غذایی را که خدا به آنها می داد می خوردند، اما می بینیم که شکایت می کنند و دلشان برای دوران اسارت و غذایی که در بردگی می خوردند تنگ شده بود. پس خداوند از این همه ناسپاسی به خشم آمده و مارهایی سمی را به میان آنان می فرستد، عده ای می میرند و عده ای نیز از کرده خود پشیمان شده به موسی متوسل می شوند تا از خدا بخواهد که آنان را از این بلا برهاند، و وقتی که موسی طبق دستور خداوند یک مار مفرغی را می سازد و آن را بر چوبی بلند می کند، طبق

فرموده خداوند هر یهودی که به سم مار آلوده شده بود به محض نگاه کردن به آن مار مفرغی از سم مار شفا یافته و نجات پیدا می کرد.

حال ببینید عیسی مسیح در انجیل یوحنا چه می گوید: «همانگونه که موسی در بیابان مجسمه مار مفرغی را بر چوبی آویزان کرد تا مردم به آن نگاه کنند و از مرگ نجات یابند، من نیز باید به صلیب آویخته شوم تا مردم به من ایمان آورده، از گناه نجات پیدا کنند و زندگی جاوید بیابند.» (انجیل یوحنا ۳: ۱۴-۱۵)

بله دوست عزیز، عیسی مسیح بره ای بود که از آسمان آمد تا به جای ما قربانی شده و بمیرد، چون همانطور که می دانیم مزد گناه مرگ است و همه ما نیز گناهکاریم، پس همه ما مستحق مرگ بودیم، ما باید برای جبران گناهی که به آن آلوده شده بودیم می مردیم، اما عیسی مسیح گناه ما را بر خود گرفت، به جای ما مرد تا ما زنده بمانیم. در انجیل یوحنا درباره عیسی مسیح چنین آمده است: «بره ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود.» (انجیل یوحنا ۱: ۲۹) او از آسمان پایین آمد تا با مرگ خود کفاره و قیمت گناهان ما را پرداخته و دیوار گناه را که بین ما و خدا فاصله انداخته بود بردارد، ما را با خدا آشتی دهد و راه ما را به سوی آغوش خداوند یعنی به جایی که از آن جدا شده بودیم باز کند.

کلام خداوند می گوید: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» (انجیل یوحنا ۳: ۱۶)

همانطوری که موسی مار مفرغی را بر روی چوبی بلند نمود تا هر یهودی که به آن نگاه می کند از سم مار شفا بیابد، عیسی مسیح نیز همچون بره ای بر بالای صلیب رفت، او را روی تپه ای به نام جلجتا بر روی چوبی به شکل صلیب میخکوب کردند تا هر کسی که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی بیابد. توجه داشته باشید که مسیح می گوید: «هر که به او ایمان بیاورد» در زمان

موسی فقط یهودیان بودند که با نگاه کردن به مار مفرغی می توانستند شفا بیابند، اما امروز هر کسی، از هر نژاد و زبان و ملیت و مذهبی، می تواند به عیسی مسیح ایمان بیاورد. در آن زمان هر یهودی که به مار نگاه می کرد فقط از سم مار شفا می یافت، اما امروز هر کسی که به عیسی مسیح ایمان بیاورد، خونی که از عیسی بر روی صلیب ریخته شده است می تواند تمامی گناهان او را بخشیده و حتی ریشه گناه را در او خشکاند. بله، مسیح وقتی که بر بالای صلیب رفت و مصلوب شد، در واقع مثل یک اسفنج که آب را به خود می گیرد، گناه تمامی بشریت را در تمامی اعصار به جان خود گرفت تا هر که به او ایمان آورد از گناهان خود آزاد شده و هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی بیابد، تا از آن پس در حضور خدا عادل و مقدس خوانده شود، چرا که بهای گناه او پرداخت گردیده است.

بله دوست عزیز، عیسی که یک ریشه جدید بود و در ارتباط مستقیم با آب یعنی خدا بود، حیات را از خدا گرفته و به همه کسانی که از طریق ایمان به او به این ریشه پیوند خورده باشند منتقل می کند. او که صاحب حیات بود، مصلوب شد و مرد تا حیاتی که در او بود رها شده و در کسانی که به او ایمان می آوردند ساکن شود. یک دانه گندم وقتی که در دل زمین قرار می گیرد ابتدا می میرد، آنگاه از دل او نهالی زده می شود، این نهال رشد کرده سر از خاک بیرون می آورد. بزرگ شده، تبدیل به یک ساقه می شود و سپس چندین برابر خود ثمر می دهد. در واقع آن دانه اول که در دل زمین کاشته می شود با مرگ خود حیاتی را که در دل خود نهفته دارد آزاد کرده و دانه های بیشتری را تولید کرده و در حیات خود شریک می گرداند. اشعیا نبی نیز درباره علت مرگ مسیح این گونه نبوت می کند: «خداوند می گوید این خواست من بود که او رنج بکشد و بمیرد. او جانش را قربانی کرد تا آمرزش گناهان را به ارمغان آورد، بنابراین صاحب فرزندان بی شمار خواهد شد... و هنگامیکه ببیند عذابی که کشیده چه ثمری به بار آورده، راضی و خشنود خواهد شد. خدمتگذار عادل من بار گناهان بسیاری از مردم را به دوش خواهد گرفت و من به خاطر او آنها را خواهم بخشید.» (اشعیا ۵۳: ۱۰-۱۲)

بدین ترتیب عیسی مسیح با مرگ خود، مرگی را که شیطان به ارمغان آورده بود - جدایی انسان از خدا - و بر انسان مسلط شده بود، بلعید و انسان برای همیشه از زیر یوغ آن آزاد گردید.

اشعیا در جای دیگری چنین نبوت می کند: «ما او را خوار شمردیم و رد کردیم. اما او درد و غم را تحمل کرد. همه ما از او رو برگرداندیم. او خوار شد و ما هیچ اهمیت ندادیم. این دردهای ما بود که او به جان گرفته بود. این رنجهای ما بود که او بر خود حمل می کرد، اما ما گمان کردیم این درد و رنج مجازاتی است که خدا بر او فرستاده است. برای گناهان ما بود که او مجروح شد و برای شرارت ما بود که او را زدند. او تنبیه شد تا ما سلامتی کامل داشته باشیم. از زخمهای او ما شفا یافتیم. ما همچون گوسفندانی که آواره شده باشند. گمراه شده بودیم، راه خدا را ترک کرده به راههای خود رفته بودیم. با وجود این خداوند تقصیرها و گناهان همه ما را به حساب او گذاشت.» (اشعیا ۵۳: ۳-۶) توجه داشته باشید که این نبوتها هفتصد سال قبل از به دنیا آمدن مسیح شده است، و زیبایی و هماهنگی کار خدا زمانی آشکار می شود که می بینیم تمامی این نبوتها. دقیقاً و مو به مو در زندگی مسیح تحقق پیدا کرده اند.

حال آیه ای را که در ابتدای این بخش از کتاب پیدایش نقل قول کردیم به خاطر آورید: «بین تو و زن و نیز بین نسل تو و نسل زن خصومت می گذارم. نسل زن سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» این پیشگویی بود که خدا تقریباً در ابتدای خلقت آدم و حوا کرده بود. می دانیم که منظور از نسل زن، عیسی مسیح است، خدا به مار که همان شیطان است گفت تو پاشنه نسل زن یعنی عیسی مسیح را خواهی زد. و روزی که عیسی مصلوب شد در واقع نیش شیطان را که از طریق آدم و حوا به همه انسانها منتقل می شد و تکا تک انسانها می بایست آن را بجان خود می گرفتند، عیسی بر خود گرفت و بجای همه مرد، و این همان بود که خدا به شیطان گفت تو پاشنه وی را خواهی زد. اما هنوز یک قسمت از این نبوت تحقق نیافته بود، چون نسل زن (عیسی مسیح) می بایست سر مار (شیطان) را می کوبید، و این زمانی تحقق پیدا کرد که عیسی سه روز بعد از مصلوب

شدنش از مرگ قیام کرد و زنده شد و با این کار برای همیشه مرگ را در پیروز قیام خود بلعید. با این کار سر مار را کوبید و شیطان دیگر هیچ قدرتی بر او نداشت و به همین ترتیب همه کسانی که به مسیح ایمان می آورند، قدرت شیطان در زندگی آنان برای همیشه درهم شکسته می شود.

بله، قبر عیسی تنها قبر خالی جهان است، و این چیزی بود که داوود پیامبر نیز صدها سال قبل نبوت کرده بود: «زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند» (مزمور ۱۶: ۱۰) و جسد مسیح هرگز فساد را به خود ندید، بلکه سه روز بعد زنده شد و مدت چهل روز در بین شاگردان خود بسر برد و پس از آن به آسمان بالا برده شد. اما قبل از صعودش به آسمان به شاگردان خود چنین گفت: «... و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم.» (انجیل متی ۲۸: ۲۰) و هنگامی که شاگردان بالا رفتن عیسی را نظاره می کردند و چشمانشان به سوی آسمان غیره بود، دو مرد سفیدپوش که فرشتگان خدا بودند در میانشان ایستادند و به شاگردان چنین گفتند: «... ای مردان جلیلی چرا اینجا ایستاده اید و به آسمان خیره شده اید؟ عیسی به آسمان رفت و همان گونه یک روز نیز باز خواهد گشت.» (کتاب اعمال رسولان ۱: ۱۱).

بله، او با قیام و زنده شدن خود از مرگ، بذر حیات را در دل بذر مرگ کاشت.

و اینک دوست عزیز: عیسی مسیح زنده است. کلام خدا می گوید که او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. یک بار دیگر این کلام مسیح را بخاطر شما می آوریم: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.» او بخاطر گناه شخص شما مرد، شما شایسته مرگ بودید، اما او مرگ شما را به جان خود گرفت تا شما نمیرید. ریشه شما از آدم است، تا زمانی که به این ریشه متصل باشید هرگز قادر نخواهید بود که به ملکوت خدا راه پیدا کنید، اما اگر به عیسی مسیح ایمان بیاورید و به این ریشه پیوند بخورید، او حیاتی را که در خود دارد به شما نیز منتقل خواهد کرد و شما نیز صاحب حیات جاویدان خواهید

شد، و چون او قدوس و عادل است، شما نیز قدوس و عادل خواهید شد و آنگاه شایستگی خواهید یافت تا وارد ملکوت خدا شوید. عیسی می گوید: «اینک بر در ایستاده می گویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.» (مکاشفه ۲۰:۳)، عیسی دو هزار سال است که بر در قلب تمامی انسانها منجمله شما ایستاده و می گوید، اگر آواز او را که اینک شما را مخاطب قرار میدهد بشنوید و در قلب خود را به روی او باز کنید، وارد خواهد شد و با شما یک مشارکت و مصاحبت عالی و جاودانی خواهد داشت. او اینک آغوش خود را باز کرده و ندا در می دهد که: «بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (انجیل متی ۲۸:۱۱) بارهای سنگین گناه را به او بسپارید، او قادر است شما را ببخشد و دیگر هرگز گناهان شما را به یاد نیاورد. عیسی می گوید: «من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد...» (انجیل یوحنا ۹:۱۰) او یگانه کسی است که می تواند نجات شما را تضمین بکند، چرا که خون او مهری است بر این که گناه شما با ایمان به او بخشیده می شود، آنگاه با قدرت خون خود تمامی ضعفها و ریشه های گناه را از درون شما کنده و بیرون خواهد افکند و شما تبدیل به یک شخص مقدس خواهید شد. همانطور که خدا می گوید: «مقدس باشید چنانکه من مقدس هستم.» آمین. حال اگر روح خدا با قلب شما صحبت کرده است و مایل هستید که زندگی خود را به او بسپارید و از این پس برای او زندگی کنید و او تنها پادشاه تخت زندگی شما باشد، می توانید در این دعا با من همراه شوید:

«ای خداوند شکر گذار تو هستم برای اینکه تو خدای محبت هستی، برای اینکه تو چنین محبت عمیقی نسبت به انسان داری و من تا کنون آن را نفهمیده بودم. ای خداوند امروز با جلوه های تازه ای از شخصیت تو آشنا شدم، امروز فهمیدم که تو بخاطر محبت و عشقی که به انسان داشتی کار بسیار خارق العاده ای کرده ای، هیچ وقت فکر نمی کردم که گناه چنین تاوان سنگینی داشته باشد. هرگز تصورش را هم نمی کردم که گناه من باعث بشود که تو چنین بهای سنگینی را بپردازی. تو پسر

عیسی مسیح را که شایسته مرگ نبود، بخاطر من، به روی تپه جلجتا و بر روی صلیب فرستادی. ای خداوند کلام تو می گوید که من باید می مردم، چون که گناه کرده بودم، اما تو اجازه دادی تا عیسی مسیح بخاطر من بمیرد، او مرد تا من زنده باشم، او حقیر شد تا من در حضور تو بلند کرده شوم، او گناه را به جان خود گرفت تا من در حضور تو عادل شمرده شوم. خداوندا وقتی فهمیدم که تو برای نجات من چکار کرده ای، از خودم شرمنده شدم، و حال می خواهم جبران کنم. می دانم که جبران کردن این محبت تو فوق از توانایی من است، اما ای خداوند دعا می کنم کمکم کنی تا من نیز یکی از آن کسانی باشم که ثمره مشقت تو بر روی صلیب هستند. در این لحظه می خواهم خودم را به تو بسپارم، ای خداوند من با تمامی ضعفها و نقصهایی که دارم به حضور تو آمده ام، تو به من نگفتی که برو پاک شو و بعد پیش من بیا، تو مرا همین گونه که هستم به حضور خودت می پذیری، چون قدرت داری تا مرا از تمامی این ضعفها و نقصهای انسانی آزاد کرده و با خون عیسی مرا شسته و پاک کنی. پس ای خداوند مرا بپذیر. می خواهم از این به بعد برای تو زندگی کنم، کافی است هر چه قدر برای خودم زندگی کردم، می خواهم یک تولد تازه داشته باشم، می خواهم من هم نسبت به زندگی گذشته ام بمیرم، مثل مسیح و بعد همان گونه که او قیام کرد، من نیز در یک زندگی جدید قیام کرده و تولدی دوباره از روح تو داشته باشم، ای خداوند مرا بپذیر. آمین»

تولد تازه

« اما به همه کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند، این امتیاز را داد که فرزندان خدا شوند، که نه مانند تولدهای معمولی و نه در اثر تمایلات نفسانی یک پدر جسمانی بلکه از خدا تولد یافتند.» (انجیل یوحنا ۱: ۱۲-۱۳)

این آیه به ما می گوید که با ایمان آوردن به مسیح فرزندان روحانی خدا می شویم، و در حقیقت یک تولد روحانی پیدا می کنیم که این تولد روحانی از خدا است. ما این تولد روحانی را به نام تولد تازه می شناسیم.

تولد تازه یعنی چه؟

روزی یکی از روحانیان بزرگ یهود به نام نیکودیموس به نزد عیسی آمد تا با او درباره امور ملکوت خدا صحبت کند. عیسی به او گفت: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی. این را که می گویم عین حقیقت است. نیکودیموس با تعجب گفت: «منظورتان از تولد تازه چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم مادرش بازگردد و دوباره متولد شود؟» عیسی جواب داد: «...زندگی جسمانی را انسان تولید می کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد. پس تعجب نکن که گفتم باید تولد تازه پیدا کنی.» (انجیل یوحنا ۳: ۳-۷) نیکودیموس یک معلم یهود بود، در انجام شریعت و دستورات تورات غیور و مشتاق بود، او فکر می کرد که با انجام دادن و رعایت این قوانین شایستگی وارد شدن به ملکوت خدا را خواهد داشت. و شاید آن را حق مسلم خود می دانست. اما وقتی که مسیح به او گفت تا تولد تازه پیدا نکنی نمی توانی وارد ملکوت خدا شوی، او یکه خورد، برایش قابل فهم نبود، و به همین دلیل حرف مسیح را نفهمید و واکنشی دور از انتظار از خود نشان داد و گفت، که چگونه ممکن است که من دوباره وارد رحم مادرم شوم. اما منظور مسیح اشاره به یک تولد روحانی بود نه یک تولد جسمانی! و نیکودیموس با تمامی دانش و تحصیلاتش در آن لحظه این کلام مسیح را درک نکرد. تولد اول او از خون و جسم بود، یعنی از نزدیکی دو انسان، و چنین تولدی سرشته شده با گناه می باشد، پس حاصل این تولد نمی توانست به حضور مقدس خدا وارد شود. لذا یک تولد تازه لازم بود که مستقیماً از روح خدا باشد، و این تولد تنها از طریق ایمان به عیسی مسیح، یعنی همان ریشه جدید می توانست امکان پذیر باشد.

پس تولد تازه یک دگرگونی ناگهانی و فوق طبیعی است که خدا توسط روح القدس در طبیعت شخصی که عیسی مسیح را می پذیرد ایجاد می کند، این دگرگونی و تحول، یک تغییر بنیادین در علایق، احساسات، سلیقه ها، تفکرات و نگرشهای شخصی است که ایمان می آورد. و عیسی مسیح این تغییر و دگرگونی را به عنوان تولدی دوباره یا تولدی که از بالا یعنی از آسمان است توصیف می کند. ایماندار به عیسی مسیح با تولد تازه، آن بعد روحانی را که آدم به واسطه گناه از دست داده بود، دوباره به دست می آورد: «در نتیجه گناه یک انسان یعنی آدم، مرگ و نابودی همه چیز را در چنگال خود گرفت، اما تمام کسانی که هدیه خدا یعنی آمرزش و پاکی کامل از گناه را می پذیرند، از آن پس شریک حیات و سلطنت یک انسان دیگر یعنی عیسی مسیح می گردند.» (رساله رومیان ۵: ۱۷) و همانطور که عیسی از روح خدا بود و لذا پسر خدا خوانده می شود، ما نیز بواسطه این تولد جدید که از روح خدا است، فرزندان روحانی او می شویم: «زیرا تمام کسانی که از روح خدا پیروی می کنند، فرزندان خدا هستند.» (رساله رومیان ۸: ۱۴)

ما بواسطه تولد جسمانی، این امکان را پیدا می کنیم که وارد این دنیا شده و با آن ارتباط برقرار کنیم. و به همین ترتیب تولد تازه امکان برقراری ارتباط با دنیای روحانی را به ما می دهد، همان ارتباط شفاف و بی واسطه ای را که آدم و حوا قبل از ارتکاب به گناه داشتند. در تولد جسمانی، خصوصیتی را به ارث می بریم که از همان ریشه آلوده به گناه است، که مهمترین این میراث، میل به گناه در وجود انسان است. و همین میل و کشش است که زمینه ساز ارتکاب گناه گردیده و روز به روز انسان را از خدا دورتر می سازد: «پس شهوت آبستن شده گناه را می زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می کند.» (رساله یعقوب ۱: ۱۵) اما در تولد تازه که یک تولد روحانی است، خصوصیتی را به ارث می بریم که ما را به سمت خدا معطوف می کند، میل به گناه در ما می میرد و میل به تقدس و پاکی در ما کاشته می شود: «زیرا آنانی که بر حسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می کنند و اما آنانی که بر حسب روح هستند، در چیزهای روح. از آن جهت که تفکر جسم موت

است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است.» (رساله رومیان ۸: ۵-۶) آنانی که تولد جسمانی دارند، برای خوب بودن تلاش می کنند و ریاضت می کشند، جد و جهد می کنند تا شاید بتوانند از آن میل به گناه که مثل یک نیروی جاذبه عمل می کند آزاد شوند، اما این نیروی جاذبه آن قدر قوی است که محال است انسان بتواند به طور کامل از آن آزاد شود، در حالی که تولد تازه مانند یک آهن ربای قوی است که انسان را از زمین و از این نیروی جاذبه جدا کرده و بالا می کشد، تفکر و دل انسان از آنچه بر زمین است کنده شده و به آنچه در بالا است یعنی آسمان، معطوف می شود، و به این وسیله است که انسان برای همیشه از اسارت گناه آزاد می گردد.

و شما دوست عزیز، اگر در دعا فوق با ما همراه بوده اید، بدانید و ایمان داشته باشید از همان لحظه ای که به تمامی دل این دعا را کرده و خود را به عیسی مسیح سپردید، او امین و عادل است تا گناهان شما را بیامرزد و یک زندگی تازه که مملو از شادی و آرامش آسمانی است به شما هدیه کند. با ایمان به عیسی مسیح، تمامی گناهانتان بخشیده شده و شما یک تولد تازه پیدا می کنید و به واسطه این تولد پسران و دختران خدا خوانده خواهید شد: «هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است...» (رساله اول یوحنا ۵: ۱) «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است، چیزهای کهنه در گذشته، اینک همه چیز تازه شده است.» (رساله دوم قرنتیان ۵: ۱۷)، آمین.

عیسای بی نظیر

در این بخش نگاهی گذرا بر جنبه های مختلفی از زندگی و شخصیت بی نظیر عیسی مسیح خواهیم داشت، تا به امتیاز و برتری خاصی که در زندگی، تعلیمات و عمل کرد او نسبت به دیگران وجود داشته است، پی برده و با آنها آشنا شویم.

۱- تولد عیسی بی نظیر بود!

عیسی تنها شخصیت روی زمین است که از رحم یک دختر باکره متولد شد، بدون اینکه هیچ مردی در تولد او نقش داشته باشد. این یک واقعیت تاریخی است و هیچ کس نمی تواند این حقیقت زنده تاریخ را انکار کند، این تولد و جزئیات مربوط به آن صدها سال قبل به طُرُق مختلف پیشگویی شده بود:

الف) در کتاب پیدایش ۱۵:۳ خداوند به مار که همان شیطان است چنین می گوید: «بین تو و زن و نیز بین نسل تو و نسل زن، خصومت می گذارم، نسل زن سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» با توجه به آنچه قبلاً گفته شد، هیچ کس نمی تواند از نسل زن باشد مگر اینکه فاقد پدر جسمانی باشد، چون اگر پدر داشته باشد دیگر از نسل زن محسوب نخواهد شد، اما عیسی تنها کسی است که می توانیم بگوییم از نسل زن است چرا که پدر جسمانی نداشته است. حتی وقتی هم که یوسف با مریم ازدواج کرد تا دنیا آمدن عیسی هرگز با مریم نزدیکی نکرد. این پیشگویی ای است که چند هزار سال قبل از به دنیا آمدن عیسی در مورد او شده است. ضمناً همانگونه که شرح داده شد دیدیم که چگونه با مصلوب شدن عیسی شیطان پاشنه او را زد و عیسی نیز با قیام خود از مرگ سر مار را برای همیشه کوبید.

ب) در مورد تولد عیسی از یک باکره نیز پیشگویی شده بود، بدین ترتیب که اشعیا نبی هفتصد سال قبل از تولد مسیح چنین نبوت کرد: «...اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید...» و تنها باکره ای که در طول تاریخ آفرینش خدا، بدون عمل دست هیچ انسانی حامله شد، مریم بود که عیسی را دنیا آورد، و ما شرح این واقعه را در انجیل لوقا چنین می خوانیم: «فرشته به او گفت: ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! بزودی باردار شده پسری دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد...مریم از فرشته پرسید: اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به

من نرسیده است؟ فرشته جواب داد: روح القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد.» (لوقا ۱: ۳۰-۳۵)

ج) محل تولد عیسی نیز در حدود ۷۲۲ سال قبل از میلاد مسیح توسط میکاه نبی چنین پیشگویی شده است: «...ای بیت لحم افراته، هر چند که در یهودا روستای کوچکی بیش نیستی با وجود این از تو کسی برای من ظهور خواهد کرد که از ازل بوده است و او قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود.» (میکاه ۵: ۲) و عیسی در زمان سلطنت هیروдіس در شهر «بیت لحم» تولد یافت.

د) تولد عیسی مسیح حتی در مقایسه با حضرت آدم نیز دارای تفاوت‌های بنیادین می باشد. در این رابطه به آنچه کلام خدا می گوید اکتفا می کنیم: «چه تفاوت بزرگی است میان آدم و مسیح موعود که می بایست ظهور کند! و چه فرق بزرگی است میان گناه آدم و بخشش خدا! آدم با گناه خود، باعث مرگ عده بسیاری شد، اما عیسی مسیح از روی لطف خدا، سبب بخشش گناهان بسیاری گشت. یک گناه آدم موجب شد که عده بسیاری محکوم به مرگ گردند، در حالی که مسیح گناهان بسیاری را به رایگان پاک می کند و باعث می شود خدا ایشان را بی گناه بشناسد. در نتیجه گناه یک انسان یعنی آدم، مرگ و نابودی همه چیز را در چنگال خود گرفت، اما تمام کسانی که هدیه خدا یعنی آمرزش و پاکی کامل از گناه را می پذیرند، از آن پس شریک حیات و سلطنت یک انسان دیگر یعنی عیسی مسیح می گردند. بلی، گناه آدم برای همه محکومیت به همراه آورد، ولی عمل شایسته و مقدسی که مسیح انجام داد، همه را از محکومیت رهایی می دهد و به ایشان زندگی می بخشد. آدم باعث شد که عده زیادی گناهکار شوند، اما مسیح باعث شد که خدا بسیاری را بی گناه به حساب آورد، زیرا از خدا اطاعت کرد و بر صلیب کشته شد.» (رساله رومیان ۵: ۱۴-۱۹)

۲- نام عیسی بی نظیر بود!

«و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.» (متی ۱: ۲۱) معنی اسم عیسی در زبان عبری «نجات دهنده» می باشد. این اسم را خود خدا انتخاب کرد، زیرا معنی اسم او در رابطه مستقیم با ماموریتی بود که به عهده داشت، چون می بایست با مرگ او گناه تمامی جهان برداشته شده و جهان نجات یابد: «...هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» در فرهنگ یهود، اسامی دارای اهمیت خاصی بودند و خصوصاً در رابطه با انبیا اسامی آنان رابطه مستقیمی با دعوت و ماموریت آنان داشت، به عنوان مثال: ابراهیم به معنی «پدر قوم ها» می باشد، ارمیا یعنی «خداوند بنا می کند» که این اشاره به نقش کلیدی ارمیا در پایه گذاری حکومت یهود به هنگامی که در تبعید بودند دارد، یحیی یعنی «خداوند فیض می بخشد» و یحیی تعمید دهنده کسی بود که راه را برای پیغام فیض خدا آماده کرد. و به این ترتیب معنی هر اسمی در میان بنی اسرائیل اشاره به واقعیتی در رابطه با زندگی، شخصیت و یا ماموریت آنان داشته است.

۳- لقب عیسی بی نظیر بود!

الف) یکی از القاب عیسی «روح الله» یا روح خدا می باشد. همه ما می دانیم که روح هر انسانی قسمتی از وجود او بوده و با جسم و جان او در آمیخته است. دو نفر ممکن است خیلی با هم صمیمی باشند و یا حتی مانند یک زن و شوهر پیوستگی روحی عمیقی با یکدیگر داشته باشند، اما آنها هر چه قدر هم که دارای خصوصیات مشترک بوده و به یکدیگر نزدیک باشند، نمی توانند این ادعا را کرده و به طرف مقابل بگویند که تو مانند روحم با من در آمیخته ای، چون این از محالات است. خدا هرگز در مورد هیچ نبی یا انسانی این شهادت را نداد که تو از روح القدس هستی، اما در مورد عیسی، وقتی که خدا با یوسف، نامزد مریم صحبت می کند در مورد او این گونه شهادت می دهد: «...ای

یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم نترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.» (متی ۱: ۲۰) و همین طور وقتی که فرشته با مریم صحبت می کند، به او می گوید: «روح القدس بر تو نازل خواهد شد.» پس اگر عیسی از روح خدا است، نتیجه می گیریم که او نزدیکتر از هر کسی به خدا می باشد، و این خود یکی از دلایل بسیار قوی در امتیاز بخشیدن به عیسی و برجسته نمودن او نسبت به دیگران می باشد.

ب) لقب دیگری که به عیسی داده شده است، «کلمه خدا» می باشد. انجیل یوحنا در این مورد چنین شهادت می دهد: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود... و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد...» (یوحنا ۱: ۱ و ۱۴) ما از طریق کلمات و سخنان خود با دیگران ارتباط برقرار می کنیم، آنان را تسلی می دهیم، تشویق می کنیم، محبت می کنیم و احساسات درونی خود را نسبت به دیگران در قالب کلمات و سخنان خود تجلی می دهیم. خدا نیز از طریق عیسی مسیح که کلمه اوست با ما صحبت می کند. ما را تسلی می دهد، محبت می کند، و احساس خود نسبت به انسان را به عالی ترین شکل ممکن بیان می کند. یک مادر اگر چه فرزند خود را دوست دارد، و منطق هم می گوید که فرزند باید این را باور داشته باشد که مادرش به او عشق می ورزد، اما این فرزند نیاز دارد که تجلی این محبت قلبی مادر را مشاهده کند. وقتی که مادر با کلام خود به او می گوید: دوستت دارم، وقتی که دست بر سر فرزند خود می کشد، و هنگامی که او را در آغوش گرم خود می فشارد، فرزند می تواند محبت عمیق و قلبی مادر را لمس کند. و عیسی نیز به عنوان کلمه خدا، تمامی اینها را برای ما آشکار کرده ساخته است، وقتی عیسی شفا می دهد، خدا شفا داده است، وقتی عیسی می بخشد، خدا بخشیده است، وقتی عیسی مرده را زنده می کند، این خداست که توسط روح القدس، یعنی روح پاک خودش، در عیسی ساکن شده و عمل می کند. به همین ترتیب وقتی که عیسی سخن می گوید، تعلیمی می دهد و کلام بر زبان می راند، در واقع این خدا است که سخن گفته است، چرا که مسیح کلمه مجسم شده خداست: «پس کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» به همین ترتیب وقتی که ما با

کسی سخن می‌گوییم، دیگران می‌توانند تا حدودی به شخصیت ما پی ببرند، چرا که کلام هر کس مانند پنجره‌ای است از شخصیت درونی‌اش که بر روی دیگران باز می‌شود و به آنها اجازه می‌دهد تا از پنجره کلام به مطالعه شخصیت او بپردازند. و عیسی مسیح نیز به عنوان کلام گفته شده خدا توانسته است شخصیت خدا را برای ما آشکارتر سازد.

ج) ما در کتاب مقدس می‌خوانیم که عیسی «پسر خدا» نیز خوانده می‌شود. در رابطه با معنی پسر خدا و درک مسیحیان از این عنوان قبلاً صحبت شده است. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌شود که پسر، کسی است که زندگی خود را از پدر گرفته است، یعنی از وجود پدر است، و از این نظر یک رابطه بسیار نزدیک و صمیمی با پدر دارد، و در رابطه با این موقعیت عیسی نیز به عنوان پسر خدا خوانده شده است، یعنی جدا شده از پدر که همان خدا است! و حال این سؤال مطرح می‌شود: این القاب و عناوین برای ما چه پیغامی دارند؟

یک شخص ممکن است عنوان کارمند را داشته باشد، شخص دیگری در سمت یک مدیر باشد، و شخص سوم عنوان رئیس جمهور را دارا باشد. هر کدام از این سه شخص بسته به عنوانی که دارند، از اقتدار و قدرت متفاوتی نیز برخوردار هستند. در این بین رئیس جمهور بالاترین قدرت اجرایی را دارد، حال اگر این شخص یعنی رئیس جمهور فرمانی صادر کند، این فرمان می‌تواند یک کارمند و یا یک مدیر را تحت الشعاع قرار داده و آنها را لغو یا تقویت کند، به همین ترتیب عیسی در مقام پسر خدا، به عنوان بالاترین مرجع محسوب می‌شود، و کلام او بالاترین قدرت اجرایی را خواهد داشت.

حال دوست عزیز از شما سؤالی می‌کنم: یک شخص به نام عیسی مسیح، دارای سه عنوان و لقب «روح خدا»، «کلمه خدا» و «پسر خدا» می‌باشد. آیا می‌توان از کنار سخنان یک شخص با القابی این چنین بی‌نظیر، بی‌تفاوت گذشت؟ و آیا واقعاً این ارزش را ندارد که برای یک بار هم که شده

کلام کسی را که خدا او را با چنین القابی، برجسته و ممتاز ساخته است، بخوانیم و در آن تفکر و تعمق کنیم؟

۴- معجزات عیسی بی نظیر بود!

عیسی مسیح در طول زندگانی فیزیکی خود که سی و سه سال و اندی به طول انجامید، معجزات و اعمال بی نظیری را به ظهور رسانده و آشکار ساخته است. معجزاتی که در نوع خود بی نظیر بوده و نشان از قدرت ممتاز و بی همتای او می باشد. در طول تاریخ، انبیای زیادی بودند که آیات و معجزاتی را به ظهور رساندند، مانند موسی ک دریا را شکافت و یا ایلیا که مرده ای را زنده کرد، و حتی یک بار آسمان را با دعای خود به مدت سه سال و نیم بست و شبنم و باران در این مدت بر زمین نبارید، و بسیاری اعمال دیگر که توسط مردان خدا به ظهور رسیده است. اما هر کدام از آنها تنها یک یا چند جنبه از اعمال بی نظیری را که عیسی مسیح به ظهور رسانیده است، توانسته اند به انجام برسانند. در حالی که وقتی به زندگی عیسی مسیح نگاه می کنیم، می توانیم تسلط مطلق او را بر کل هستی و پدیده های آن به وضوح مشاهده کنیم. در ذیل به جنبه هایی از شخصیت بی نظیر او و احاطه و قدرتی که بر دنیا و شیطان داشت اشاره می کنیم:

الف) بر دردها و بیماری ها قدرت داشت! عیسی مسیح قدرت داشت تا هر دردی را درمان کرده و هر مرضی را شفا بخشد، او بارها و بارها افراد جزامی، خمیده پشت، لنگ، کور، ناشنوا، نابینا و دیوانگان را با اقتدار تمام شفا بخشید، حتی دیوها و شیاطین نیز با شنیدن اسم او به لرزه در آمده و تسلیم می شدند.

ب) بر پدیده های طبیعی قدرت داشت! عیسی مسیح می توانست بر طبیعت و پدیده های طبیعی فرمان براند، مانند زمانی که شاگردان در دریای طوفانی گرفتار شده بودند، او به دریا فرمان راند و

دریا در طرف‌العینی آرام گردید. او به راحتی می‌توانست بر روی دریا راه رفته و قدم بزند، و حتی پطرس هم یک بار توانست با ایمان خود به مسیح، مانند او بر روی دریا راه برود.

ج) بر مرگ و عالم اموات قدرت داشت! عیسی مسیح بر مرگ و عالم مردگان نیز تسلط داشت. او یک بار دختری را که تازه در بسترش فوت کرده بود حیات دوباره بخشید، یک بار پسری را که در تابوت و راهی گورستان بود زنده کرد، و یک بار نیز شخصی را به نام ایلعازر که چهار روز از مرگ او می‌گذشت و بدنش فاسد گردیده بود، از قبر فرا خواند و گفت: «ای ایلعازر از قبر بیرون بیا» و او دردم صحیح و سالم از قبر بیرون آمد.

د) در رفع نیازها و احتیاجات مردم قدرت داشت! یک بار که عیسی در اطراف دریای جلیل بود جماعت کثیری به حداقل پنج هزار مرد در بین آنها بودند، به دنبال عیسی راهی شدند، وقت غذا خوردن بود و شاگردان عیسی نگران بودند که چگونه باید به آن جماعت خوراک بدهند. پسری در آن حوالی بود که پنج نان و دو ماهی برای فروش داشت، عیسی برای آن پنج نان و دو ماهی دعای برکت کرد و سپس آنها را بین آن جماعت کثیر تقسیم کرد، و کلام خدا می‌گوید که همه خورده و سیر شدند و حتی دوازده سبد از پاره‌های اضافی نان جمع شد. یک بار هم عیسی برای جماعتی که با او بودند و سه روز چیزی نخورده بودند دلش بسوخت، به شاگردانش گفت: چقدر غذا داریم، گفتند: هفت نان و مقداری ماهی کوچک. عیسی باز هم برای آن غذا دعا کرد، آنگاه شاگردان غذا را تقسیم کردند و از این غذا که حداقل بین چهار هزار مرد تقسیم شده بود هفت سبد نان اضافی جمع شد، و این نشان از قدرت و توانایی مسیح در رفع احتیاجات و نیازهای کسانی است که به او اعتماد و توکل می‌دارند.

ه) بر افکار و نیت‌های پنهان قدرت داشت! یک بار شاگردان به دور از چشم عیسی با یکدیگر مباحثه می‌کردند که کدام یک از آنها در ملکوت خدا بزرگتر است. عیسی خیال دل ایشان را ملتفت

شد و به آنان گفت: «هر که مثل یک بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.» و یا عیسی را می بینیم که به راحتی متوجه نیت شریرانه یهودا که یکی از شاگردانش بود می شود و به او می گوید کار خود را تمام کن، چون عیسی می دانست کسی که قرار است او را تسلیم کند کسی جز یهودا نیست.

و) برای تبدیل شخصیت انسان ها قدرت داشت! عیسی مسیح تنها کسی است که قدرت دارد تا شخصیت انسانها را تبدیل کند. او هر جا که قدم می گذاشت آنجا را تحت تأثیر خود قرار می داد. با هر کسی که سخن می گفت او را متحول می کرد و هیچ کس نمی توانست به راحتی از زیر نفوذ چشمان او رهایی یابد. یک روز عیسی شخصی را که متی نام داشت و باجگیر بود، مخاطب ساخته و گفت: از عقب من بیا، و کلام خدا می گوید که او همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب عیسی روانه شد، و این شخص که از دیدگاه یهودیان شغل بسیار نفرت انگیزی داشت و مردم از او کناره می گرفتند، عیسی را به خانه خود دعوت کرد و ضیافتی بزرگ برای او تشکیل داد و بعدها می بینیم که زندگی او در نتیجه ملاقات با مسیح دگرگون می گردد، تا جایی که تبدیل به یکی از رسولان مسیح گردیده و انجیل متی نیز به قلم او نوشته می شود. یک روز هم عیسی وارد شهری به نام اریحا شد و در آنجا شخصی را دید که زکی نام داشت و دولتمند بود. عیسی او را مخاطب ساخته گفت: «ای زکی عجله کن زیرا که امروز می خواهم در خانه تو باشم.» این حرکت عیسی آنقدر در زکی اثر گذشت که گفت: توب می کنم و نصف مایملک خود را به فقرا می دهم و اگر از کسی به ناحق چیزی گرفته باشم چهار برار آن را پس می دهم. و عیسی در جواب این حرکت او گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شده است.» عیسی اشخاصی مثل پطرس و یوحنا را در حالیکه ماهیگیری می کردند، مخاطب ساخته، گفت: از عقب من بیایید، و کلام خدا شهادت می دهد که آنها همه چیز را رها کرده و به دنبال او رفتند، و یا زنان بدکاره ای را می بینیم که در اثر ملاقات با عیسی زندگی آنها تبدیل شده و به

زنانی پاک و مقدس مبدل گردیده اند و بسیاری نمونه های دیگر که از قدرت بی نظیر مسیح در تبدیل شخصیت انسانها خبر می دهد.

۵- تعلیمات عیسی بی نظیر بود!

در طول تاریخ، انبیا و پیغام آوران زیادی بودند که تعالیم و دستوراتی را از طرف خداوند به انسانها می رسانیدند اما در بین همه آنها، تعالیم مسیح از درخشش و برجستگی منحصر به فردی برخوردار می باشند. به مواردی چند اشاره می کنیم:

الف) درباره محبت!

« شنیده اید که می گویند با دوستان خود دوست باش، و با دشمنانت دشمن؟ اما من می گویم که دشمنان خود را دوست بدارید، و هر که شما را لعنت کند، برای او دعای برکت کنید. به آنانی که از شما نفرت دارند نیکی کنید، و برای آنانی که به شما ناسزا می گویند و شما را آزار می دهند، دعای خیر نمایید. اگر چنین کنید. فرزندان راستین پدر آسمانی خود خواهید بود... اگر فقط آنانی را که شما را دوست دارند، محبت کنید، چه برتری بر مردمان پست دارید، زیرا ایشان نیز چنین می کنند. اگر فقط با دوستان خود دوستی کنید، با کافران چه فرقی دارید، زیرا اینان نیز چنین می کنند، پس شما کامل باشید، زیرا که پدر آسمانی شما کامل است.» (متی ۵: ۴۳-۴۷)

ب) درباره قسم!

« گفته شده است که قسم دروغ نخور و هرگاه به نام خدا قسم یاد کنید، آن را وفا کن. اما من می گویم هیچ گاه قسم نخور، نه به آسمان که تخت خداست، و نه به زمین که پای انداز اوست... به هیچ یک از اینها سوگند یاد نکن. به سر خود نیز قسم نخور، زیرا قادر نیستی مویی را سفید یا سیاه گردانی. فقط بگو بله یا نه، همین کافی است...» (متی ۵: ۳۳-۳۷)

ج) درباره دعا!

« هر گاه دعا می کنی مانند ریاکاران نباش که دوست دارند در عبادتگاه ها یا در گوشه و کنار خیابان ها نماز بخوانند تا توجه مردم را به خود جلب کنند و خود را مؤمن نشان دهند، مطمئن باش اجری را که باید از خدا بگیرند همین جا از مردم گرفته اند. اما تو هرگاه دعا می کنی، در تنهایی و در خلوت دل، پدر آسمانی را عبادت نما، و او که کار های نهان تو را می بیند، به تو پاداش خواهد داد.» (متی ۶: ۵-۶)

د) درباره ثروت!

« گنج ها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می رساند و جایی که دزدان نقب می زنند و دزدی می نمایند. بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند. زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.» (متی ۶: ۱۹-۲۱)

ه) درباره انتقاد از دیگران!

« حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانۀ ای که پیمایید برای شما خواهند پیمود. و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی یابی؟ یا چگونه به برادر خود می گویی اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم و اینک چوب در چشم توست؟ ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی. (متی ۷: ۱-۵)

و) درباره بخشش!

« و گفته شده است اگر کسی چشم دیگری را کور کند، باید چشم او را کور کرد و اگر دندان کسی را بشکند، باید دندانش را شکست. اما من می گویم اگر کسی به تو زور گوید، با او مقاومت نکن، حتی اگر به گونه راست تو سیلی زند، گونه دیگری را نیز پیش ببر تا به آن نیز سیلی بزند. اگر کسی تو را به دادگاه بکشاند تا پیراهنت را بگیرد، عبای خود را نیز به او ببخش... اگر کسی از تو چیزی خواست، به او بده، و اگر از تو قرض خواست، او را دست خالی روانه نکن. (متی ۵: ۳۸-۴۲)

لازم به ذکر است که عده ای این کلام مسیح را بدین گونه تفسیر می کنند که این تعالیم باعث ظلم پروری و مظلوم کشی می گردد، لذا نباید در برابر ظلم و حق کشی سکوت کرد و باید در مقابل آنها ایستاد. در اینجا باید گفت که اگر به عمق این تعالیم دقت شود، در واقع می بینیم که عیسی مسیح می خواهد به ما بگوید که نباید در بذر کینه، کینه را کاشت و در تخم نفرت، نفرت را. اگر در تخم نفرت و کینه، محبت و بخشش را بکارید در واقع به شیطان اجازه نداده اید که از بذرهایی که پاشیده است استفاده بهینه بکند، بلکه با بذر جدیدی که در دل بذر شیطان می کارید مانع از تکثیر بذرهایی شیطانی می شوید. در طول تاریخ، اقوام، ملت‌ها و مردمان زیادی بوده اند که با سرلوحه قرار دادن شعار «دندان به عوض دندان و چشم به عوض چشم» به مقابله به مثل پرداخته اند و چه خونهایی که در این راه ریخته نشده است. حال سؤال این است که نتیجه این همه خون و خونریزی و مقابله به مثل چه بوده است؟ آیا غیر از این بوده که یک اختلاف قومی و حتی خانوادگی که با یک گذشت و بخشش می توانسته در نطفه خفه شود، در طول چندین نسل ادامه پیدا کرده و چه خرابی هایی که به بار نیاورده است! شیطان یک بذر را می کارد و انسانها با دامن زدن به آن این بذر را آبیاری می کند و بدین وسیله زمین دل خود را عرصه تاخت و تاز شیطان قرار می دهند.

ز) درباره طلاق!

عیسی میسح به ما تعلیم می دهد که خدا یک مرد و یک زن را خوانده است تا برای همیشه با هم باشند، هیچ مردی حق ندارد در حین داشتن یک زن، به زن دیگری فکر کند، و اگر با داشتن یک زن، زن دومی برای خود اختیار کند، حتی اگر این ازدواج قانونی باشد از نظر خداوند زنا محسوب می شود. وقتی که عده ای از یهودیان از او درباره طلاق پرسیدند - چون شریعت یهود به آنان اجازه طلاق می داد - عیسی چنین پاسخ داد: «آیا می دانید چرا موسی چنین دستوری داد؟ علتش فقط سنگدلی و بدذاتی شما بوده است. ولی قطعاً خواست خدا چنین نیست. چون خدا از همان ابتدا، مرد و زن را برای پیوند همیشگی آفرید. به همین دلیل، مرد باید از پدر و مادر خود جدا شود، و به همسرش بپیوندد، بطوری که از آن پس دو تن نباشند بلکه یک تن باشند. و هیچ کس حق ندارد این اتحاد را بر هم زند و ایشان را از یکدیگر جدا سازد. چون خدا آن دو را با هم یکی ساخته است.» (مرقس ۵: ۹-۱۰). به این ترتیب عیسی مسیح در دو هزار سال پیش حداعلای ارزش و اعتبار را به نهاد خانواده و همینطور به شخصیت زن می دهد؛ و هر نوع چند همسری را شدیداً محکوم می کند. حقیقتاً که این تعالیم چقدر بی نظیر هستند!

ح) درباره شهوت!

عیسی مسیح تعلیم می دهد که اگر مردی به زنی با نگاه شهوت انگیز نگاه کند، همان دم در دل خود با او زنا کرده است، و این از نظر خداوند هیچ فرقی با یک زنای فیزیکی ندارد. ما در انجیل تعلیم می یابیم که خداوند بیشتر از هر چیز با انگیزه ها و نیت های انسانی سر و کار دارد، به همین دلیل نیز خداوند می گوید آن چیزهایی که از قلب شما بیرون می آید، همانهاست که شما را واقعاً نجس می کند، مثل حسد، ریا، کینه، دروغ و بسیاری چیزهای دیگر. به همین خاطر است که عیسی مسیح به بسیاری از ریاکاران یهودی می گوید که شما مثل قبرهایی هستید که ظاهر و بیرونشان تمیز و سفید و

زیباست، اما درون شما پر از تعفن و بدی، او می گوید آمده است تا درون انسان ها را تبدیل کرده و از آنان شخصیت تازه ای بسازد، که این امر از طریق ایمان به او و همان تولد تازه امکان پذیر است.

ط) عیسی دوست گناهکاران بود!

عیسی از گناه نفرت داشت، اما گناهکاران را دوست داشت. در انجیل با مواردی روبرو می شویم که او با زنان بدکاره و انسانهای گناهکار صحبت می کند، در همان حین روحانی نمایان یهودی بر او ایراد گرفته و می گفتند: تو چطور به خودت جرات می دهی که با این گونه افراد گناهکار معاشرت کنی. اما عیسی بع آنان می گفت که من طبیبی هستم که برای بیماران آمدم، من آمده ام تا شفا دهم، و لذا اینان بیشتر از هر کسی به من احتیاج دارند. او کسانی را که مردم طرد می کردند با گرمی می پذیرفت و محض ایمان آنها گناهانشان را می بخشید. او کسانی را نجات داد و از منجیاب گناه بیرون کشید که خودشان هم باور نمی کردند. امروز هم هستند کسانی که از زندگی ناامید بوده و احساس می کنند که هیچ راهی برای بازگشت آنان وجود ندارد، اما حقیقت این است که عیسی دیروز، امروز و تا ابد همان است. او امروز هم مانند همان دو هزار سال پیش قدرت دارد تا کسانی را که به او ایمان می آورند از تمامی گناهانشان آزاد کرده و روح و جسم آنان را مانند یک طبیب حاذق شفا بخشد.

۶- مرگ عیسی بی نظیر بود!

در طول تاریخ بسیاری از انبیا و مردان خدا بودند که به دست دشمنان خود کشته شدند، اما مرگ هیچ کدام از آنها نتوانست برای دیگران زندگی و حیات را به ارمغان آورد، اما در مرگ مسیح ما با یک ویژگی منحصر به فرد روبرو می شویم، او مانند دانه ای بود که در خود حیات داشت، اما ترجیح داد که بر زمین افتاده و در دل زمین فرو رود، تا با مرگ او، حیاتی که در درونش نهفته بود مانند یک نهال شکوفه زده و باعث زندگی بخشیدن به دانه های بیشتری شود. عیسی به این جهان وارد نشد تا زندگی کند، مأموریت او مرگ بود، او آمده بود تا قربانی شود، فدیة جانهای بی شماری گشته و

حیاتی را که در خود داشت با آنانی که به او ایمان می آوردند منتقل کند. عیسی در مرگ خود گناه را بلعید، در مرگ خود نفرت را بلعید و هیچ وقت لب به شکایت نگشود. بسیاری از انبیا وقتی که کشته می شدند قاتلان خود را نفرین می کردند، و از آنجایی که مردان خدا بودند، نفرین آنان عمل کرده، لعنت و بی برکتی را به ارمغان می آورد. عیسی نیز می توانست نفرین کند، اگر او نفرین می کرد این نفرین دامن تمامی جهان را می گرفت، اما او برکت خواست، او بخشید و با این بخشش برکت را به قاتلان خود و به تمامی مردمان جهان انتقال داد. پس علیرغم تصور عموم و با توجه به آنچه تا این لحظه عنوان گردیده است نتیجه می گیریم که مرگ عیسی هرگز نمی توانست نشانه ضعف او باشد.

۷- قیام عیسی بی نظیر بود!

همان طور که بسیاری از انبیا و مردان خدا هرگز نتوانستند با مرگ خود زندگی را به کسی منتقل کنند در حالی که مسیح این کار را کرد، به همین ترتیب هیچ کدام از آنها نتوانستند پس از مرگ خود زنده شوند، و فقط در روز داوری است که زنده خواهند شد، اما در مورد مسیح همان طور که پیشگویی شده بود، مرگ نتوانست او را در خود نگهدارد، و مسیح سه روز بعد قیام کرد و با قیام خود مرگ را بلعید و مرگ در قیام مسیح همیشه محکوم شد. ما در حقیقت با قبول مرگ مسیح به ریشه پیوند می خوریم و به واسطه قیام مسیح حیات او وارد این شاخه های پیوند خورده می شود و ما را شریک حیات ابدی خویش می گرداند. همانطور که مسیح یکبار مرد و دیگر نخواهد مرد، ما نیز تا به ابد نخواهیم مرد. همه ما می میریم، زیرا از نسل گناهکار آدم هستیم، چون هر جا گناه باشد، مرگ نیز وجود دارد. اما همه کسانی که از آن مسیح می باشند، پس از مرگ بار دیگر زنده خواهند شد. اما هر کس به نوبت خود: نخستین کسی که زنده شد، مسیح بود، سپس به هنگام بازگشت او، تمام آنانی که به او تعلق دارند، زنده خواهند شد. مسیح با قیام خود ثابت کرد که بر مرگ و عالم اموات تسلط دارد. زمانی که مرتا به مسیح گفت که اگر زودتر می آمدی برادرم نمی مرد، مسیح به او گفت که من قیامت و حیات هستم، و در جهت اثبات این ادعای خود، ایلعازر را که چهار روز از مرگ او می

گذشت با ندای خود از عالم اموات بیرون کشید و نشان داد که نه تنها بر جسم او تسلط دارد- چرا که یک جسم فاسد شده را دوباره احیا کرد- بلکه بر روح او نیز تسلط کامل داشت و توانست روح ایلعازر را از عالم ارواح فرا خواند؛ و این نمونه ای بود از آنچه که مسیح در زمان زنده کردن مردگان انجام خواهد داد. بدین ترتیب قیام مسیح یک تضمین نهایی و قطعی برای حیات ابدی کسانی است که به او ایمان می آورند. حال اگر مسیح زنده است، همانطوری که کلام خدا هم می گوید که مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است، پس تمامی القاب و عناوینی که از خدا دریافت کرده است، مانند روح و کلمه خدا، هنوز به اعتبار و قوت خودش باقی است و ملغی نگردیده است. چون یک عنوان زمانی بی اعتبار می گردد که صاحب عنوان مرده باشد، در حالی که مسیح زنده است. و فقط برای یک شخص مرده است که جانشین تهیه می کنند تا ادامه دهنده راه او باشد، پس اگر مسیح زنده است و هنوز کلمه خدا و روح خدا است، پس نیاز به هیچ جانشین دیگری ندارد، به همین دلیل است که عیسی به شاگردانش گفته است تا انقضای عالم با شما هستم. مسیح توسط روح خودش در تکاتک کسانی که به او ایمان می آورند زندگی می کند. و همانطور که از طریق میوه های درخت می توان فهمید که ریشه آن درخت زنده است، از طریق میوه هایی که در زندگی ایمانداران حقیقی به مسیح آشکار می شود و تجلی پیدا می کند، می توان پی برد که مسیح زنده است و تا انقضای عالم با ایمانداران به خود زندگی خواهد کرد. مسیح گفت: «...جهان نمی تواند او (روح راستی) را قبول کند، زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد، اما شما او را می شناسید، زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود.» (یوحنا ۱۴:۱۷) و امروز تمام کسانی که در این حقیقت ساکن هستند می توانند شهادت دهند که عیسی مسیح زنده است و توسط روحش در آنان ساکن بوده و حیات خود را به آنان بخشیده است. آمین.

رفع پاره ای از سوتفاهمات

در این بخش می خواهیم به پاره ای از برداشتهای نادرستی که احتمالاً توسط عده ای انجام شده است اشاراتی کوتاه و گذرا در حد این جزوه داشته باشیم.

۱- آیا مسیح مصلوب شد یا کس دیگری به جای او مُشْتَبَه گردید؟

عده ای بر این عقیده هستند که مسیح مصلوب نشد، بلکه یک نفر دیگر به جای وی به صلیب کشیده شد و خدا با این عمل کسانی را که می خواستند مسیح را به صلیب بکشند فریب داد! سؤالی که در اینجا مطرح می شود اینست که آیا واقعاً خدا از چند روحانی یهودی و یا تعدادی سرباز رومی ترسید که در صدد فریب دادن آنها برآمد؟ آیا اگر خدا می خواست، نمی توانست مسیح را بردارد و یهودیان را به وحشت اندازد؟ واقعیت این است که خدا هیچ نیازی به این صحنه سازی نداشت و اگر قرار بود که مسیح مصلوب نشود او هیچ ترسی از کسی نداشت و می توانست مسیح را به راحتی و آشکارا به نزد خود ببرد و به این وسیله قدرت خود را به یهودیان آشکارتر سازد. از طرفی اگر این نظریه را قبول کنیم باید بپذیریم که خدا نه فقط یهودیان بلکه مادر و شاگردان عیسی را نیز فریب داد. آیا فریاد «ایلی، ایلی، لِمَا سَبَقْتَنِي» به معنی «خدای من خدای من چرا مرا ترک کردی» که مسیح قبل از جان سپردن بر روی صلیب سر داد می تواند فریاد یک مرد شریر باشد؟ آیا یک مرد شریر مثل یهودای اسخریوطی می تواند برای کسانی که او را مصلوب می کنند دعا کرده و بگوید: پدر اینها را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند؟ اگر خدا شاگردان مسیح را فریب داده باشد، پاسخ آن همه فداکارها و از جان گذشتگی های شاگردان او را که مسیح مصلوب شده را موعظه می کردند چه خواهد داد؟ می بینید که این ادعا نه تنها هیچ اساس منطقی ندارد بلکه با ذات قدوس خدا نیز تطابق

ندارد. ولی آیا امکان دارد که انجیل درست نگفته باشد، یعنی متن این کتاب دستکاری و تحریف شده باشد؟

۲- آیا می توان کتاب مقدس را به عنوان یک کتاب مستند و بدون تحریف قبول کرد؟

کتاب انجیل در واقع هدفی به جز تایید وعده های پیشین و مکتوب شده توسط انبیا نداشت. تورات علت مرگ مسیح (پیدایش ۳: ۱۶ و اشعیا ۵۳)، داوود نحوه مرگ مسیح (مزمور ۲۲) و دانیال زمان مرگ مسیح را (دانیال ۹: ۲۴ و ۲۷) با دقتی بی نظیر پیشگویی می کند. داوود نبی ۱۰۰۰ هزار قبل از مسیح نحوه اعدام مسیح توسط رومیان را تشریح می کند (مزمور ۲۲) و دانیال نبی نه تنها زمان مرگ مسیح، بلکه سقوط اورشلیم را نیز به دنبال مرگ مسیح پیشگویی می کند، و این آیات به صورت هماهنگ از قیام مسیح نیز می گوید. سؤالی که در اینجا پیش می آید اینست که چگونه ممکن است دهها نفر در زمانهای کاملاً متفاوت که گاهاً صدها سال با یکدیگر فاصله دارند، این چنین در هماهنگی و انضباط، هر کدام بتوانند قسمتی از زندگی و وقایعی را که می بایست در مورد مسیح به انجام برسد پیش بینی کنند. آیا غیر از این است که این هماهنگی و انسجام نشان می دهد که اگر چه کتاب مقدس توسط افراد مختلفی به نگارش در آمده است اما همه آنها توسط یک روح واحد، یعنی روح خدا هدایت شده اند.

افرادی که مدعی هستند کتاب مقدس تحریف شده است، قادر نیستند اطلاعات بیشتری غیر از تکرار این حرف بی اساس که انجیل تحریف شده است، ارائه دهند، آنها نمی توانند دقیقاً بگویند که کی، کجا و به چه طریقی این کار انجام گرفته است، و حتی نمی توانند یک نسخه از انجیلی را که مدعی هستند تحریف شده است نشان بدهند. بسیاری از آنانی که مسأله تحریف انجیل را مطرح می کنند، انگشت به نکاتی می گذارند که به نظر آنها درست نیست، گویی که این نظر آنهاست که از تأییدات الهی برخوردار است. به عنوان مثال به کُشتی گرفتن یعقوب با فرشته خدا اشاره می کنند و یا اینکه می

گویند کفر است که بگوئیم عیسی پسر خداست. و در واقع بدون داشتن یک برداشت درست که در چهار چوب کتاب مقدس باشد، با یک دید سطحی و کودکانه چنین مواردی را دلیلی بر رد و تحریف کتاب مقدس می دانند.

مسأله دیگری که قابل تعمق است این است که اگر خدا نتواند کلامی را که مکتوب کرده است حفظ کند و از خطر تحریف به دور نگهدارد، آیا این خود نمی تواند توهین به ساحت قدوس خدا باشد، چرا که با این ادعا در واقع اعتراف می کنیم که خدا در حفظ کلامش ناتوان بوده است، پس او چگونه می تواند خدا باشد؟

عیسی آنقدر به سندیت کتاب مقدس ایمان داشت که می توانست به جرأت بگوید: «کتب را تفتیش کنید... و آنها است که به من شهادت می دهند» (انجیل یوحنا ۵: ۳۸).

عده ای نیز معتقدند که کلمه پاراقلیت که در انجیل آمده، همان پیغمبری است که می باید بعد از مسیح بیاید ولی اگر به کلام مسیح دقت کنیم می بینیم که او به شاگردانش گفت در اورشلیم بماند تا تسلی دهنده (پاراقلیت) بر شما نازل شود. در حالیکه اگر قرار بود پاراقلیت روح القدس نباشد و یک پیغمبر دیگر باشد شاگردان می بایست صدها سال منتظر می شدند تا پاراقلیت که به تصور برخی پیغمبر دیگری است بر آنان نازل شود، در حالی که هیچ کدام از شاگردان بیشتر از صد سال عمر نکردند. همچنین در انجیل یوحنا ۱۴: ۱۶ عیسی چنین می گوید: «و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.» در اینجا عیسی مسیح صرفاً تأکید می کند که تسلی دهنده یا پاراقلیت به شاگردان عطا می شود برای همیشه با آنان خواهد ماند، در حالیکه هیچ پیغمبری نتوانسته است برای همیشه با شاگردان زندگی کند و پس از چند سال مرده است. و مطلب دیگر اینکه در مورد پاراقلیت گفت که جهان نمی تواند آن را ببیند، در حالیکه تمامی پیغمبران به علت داشتن جسم انسانی قابل مشاهده بودند. پس نتیجه می گیریم که سندیت کتاب

مقدس را به راحتی نمی توانیم به زیر سؤال ببریم، و شواهد و دلایلی که وجود دارد همگی آنها مُهر تأییدی بر قطعیت و سندیت کتاب مقدس می باشند. علاوه بر آن مدارکی که اخیراً از حوالی دریای مرده در اردن کشف شده و مربوط به سده های اول مسیحیت می باشد از نظر محتوا کاملاً با محتوای ترجمه های جدید کتاب مقدس منطبق است.

۳- آیا مسیحیان به سه خدا اعتقاد دارند؟

مسیحیان به یک خدای واحد حقیقی اعتقاد دارند، و هیچ آیه ای در انجیل وجود ندارد که سه خدایی را تعلیم داده باشد. اما خدای ما نامحدود است و می تواند به صورتهای گوناگون خود را ظاهر کند، چرا که خدا مانند انسان محدود نیست. خدای نامحدود و یکتا برای ملاقات بشر در پسر به ما ظاهر شد و ما را نجات داد و توسط روح القدس زندگی خود را به ما بخشید. ولی با این حال ما با سه فرد و یا سه شخصیت طرف نیستیم، بلکه با یک شخصیت، اما یک شخصیت نامحدود. مشکل انسان این است که می خواهد خدا را با واحد انسانی خودش بسنجد، و ما هرگز نمی توانیم خدای نامحدود را با واحدهای محدود خود بسنجیم. پس خدا با اینکه فوق همه است اجازه می دهد که در مسیح با وی ملاقات کنیم و توسط روح القدس با وی شراکت داشته باشیم، تا فرزندان او خوانده شویم. آمین.

۴- آیا اسماعیل می توانست آن فرزند وعده ای باشد که خدا به ابراهیم قول داده بود؟

وقتی که خدا با ابراهیم عهد بست که اجرای بسیار عظیم به تو خواهم داد، زمانی بود که ابراهیم به علت نازا بودن سارا دارای فرزندی نبود. لذا او به خداوند گفت: اگر هم به من اجرای بدهی، من فرزندی ندارم که وارث آن برکتی باشد که تو به من می دهی و نهایتاً این غلام من است که صاحب و وارث ثروتم خواهد شد. اما خداوند به او فرمود: «...این غلام وارث تو نخواهد شد، زیرا که تو خود پسری خواهی داشت و او وارث همه ثروت خواهد شد.» (پیدایش ۱۵: ۱۴) و کلام خدا می گوید

ابراهیم به این کلام خدا اعتماد کرد. چند سال گذشت و به شهادت کلام خدا، وقتی که سارا دید که بچه دار نمی شود کنیز مصری خود هاجر را به ابراهیم داد و به او گفت که با این کنیز همبستر شو تا برای من فرزندی به دنیا بیاورد. از آنجا که ابراهیم به قول خداوند اطمینان داشت، می دانست خداوند به او فرزندی خواهد بخشید، اما متوجه نشد که این پسر می بایست از سارا به دنیا بیاید. لذا پیشنهاد سارا را پذیرفت و با هاجر همبستر شد، زمانی که ابراهیم هشتاد و شش سال داشت هاجر اسماعیل را به دنیا آورد.

سیزده سال پس از این واقعه، زمانی که ابراهیم نود و نه ساله بود خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «من سارا را برکت خواهم داد و از وی پسری به تو خواهم بخشید.» تا این زمان ابراهیم تصور می کرد که آن فرزند وعده که خدا به او قول داده است همان اسماعیل می باشد، لذا وقتی که خداوند تأکید کرد که پسری از سارا به او خواهد بخشید، ابراهیم چنین گفت: «...آیا برای مردی صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟ پس به خدا عرض کرد: خداوند همان اسماعیل را منظور بدار. ولی خدا فرمود: مطمئن باش که خود ساره برای تو پسری خواهد زایید و تو نام او را اسحق خواهی گذاشت. من عهد خود را با او و نسل وی تا ابد برقرار خواهم ساخت.» (پیدایش ۱۷:۱۷-۱۹)

خدا می خواست زمانی به وعده خود عمل کند که ابراهیم و سارا از نظر انسانی دیگر توانایی بچه دار شدن را نداشته باشند تا عمل دست خدا در این تولد کاملاً مشهود و آشکار باشد. ابراهیم از این نظر در نزدیکی با هاجر کنیز سارا اشتباه کرد، که اگر قرار بود که او از یک کنیز بچه دار شود، دیگر نیازی به وعده خداوند نبود، و اصلاً چه لزومی داشت که به خداوند بگوید تو به من فرزندی نداده ای تا وارث ثروت من بشود؟ آیا او نمی توانست خیلی زودتر از اینها از شخص دیگری غیر از سارا بچه دار شود؟ و اگر می توانست چرا از خدا استمداد طلبید، اگر قرار بود خدا کاری بکند، پس چرا ابراهیم با هاجر نزدیکی کرد و با یک تلاش کاملاً انسانی صاحب فرزندی بنام اسماعیل شد. لحظه ای

مجسم کنید، شما همسری دارید که نازا است، نمی تواند بچه دار شود، دعا کرده و از خداوند می خواهید که فرزندی به شما ببخشد، خدا نیز از طریق خواب، رویا و یا به طرق دیگر به شما می گوید که دعایتان را شنیده و فرزندی به شما خواهد بخشید، آنگاه شما بروید و با زن دیگری ازدواج کنید و از او صاحب فرزندی شوید. آیا می توانید بگویید این همان فرزندی است که خدا به شما قول داده بود؟ در حالی که اگر خدا به شما گفته بود که دعای شما را اجابت خواهد کرد، شایسته بود که منتظر می ماندید تا خدا رَحِم مرده همسر شما را شفا بخشد تا از او صاحب فرزند شوید، این یعنی اجابت دعای شما. لذا وقتی که خدا به ابراهیم گفت فرزند وعده من از سارا خواهد بود، ابراهیم تازه متوجه شد که چه اشتباهی کرده است و برای آن که پوششی بر اشتباه خود بگذارد به خداوند عرض کرد: اجازه بده که همین اسماعیل آن فرزند وعده باشد، ولی خدا با تأکید مجدد فرمود که ساره برای تو پسری خواهد زایید.

از طرف دیگر در آن زمان قانونی وجود نداشت که به موجب آن، فرزند زن کنیز نمی توانست وارث ثروت پدرش که یک مرد آزاد است باشد، مگر آن که آن مرد فرزند دیگری نداشته باشد. و اسماعیل فرزند یک کنیز مصری بود، در حالی که سارا یک زن آزاد بود و طبق قانون اگر او بچه دار می شد تنها فرزند او بود که حق داشت وارث بی چون و چرای ثروت پدر باشد. و این در حالی است که خود خداوند نیز به ابراهیم تأکید کرده بود که از طریق اسحق نسل تو را برکت خواهم داد.

نکته دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، عبارتی است که در باب ۲۲ کتاب پیدایش سه بار توسط خداوند به کار رفته است. در این باب ما واقعه مربوط به قربانی شدن اسحق را می خوانیم که چطور خداوند اسحق را به عنوان قربانی انتخاب می کند و نهایتاً قوچی را به جای او می فرستد، در این واقعه خداوند سه بار از اسحق به عنوان پسر یگانه ابراهیم یاد می کند، در حالی که ابراهیم فرزند دیگری هم داشت. و این نشان می دهد که از نظر خداوند اسحق یگانه فرزند ابراهیم در رابطه با وعده ای است که به او داده و تنها از نسل اوست که ذریت ابراهیم کثیر خواهد شد.

مطلب دیگر آنکه ابراهیم، اسحق، یعقوب، سارا، ربکا همسر اسحق و لیه همسر یعقوب در یک محل و کنار هم دفن شده اند، در حالیکه هیچ ردپایی از اسماعیل در آنجا نمی بینیم. و نهایتاً قومی هم که توسط موسی از مصر بیرون آمده و به سمت سرزمین موعود هدایت شدند از قبایلی بودند که پدران این قبایل، دوازده فرزند یعقوب بودند که او نیز به نوبه خود پسر اسحق می باشد. و در کل وقتی که مجموعه کار خدا را در میان فرزندان ابراهیم که از نسل اسحق بودند نگاه می کنیم، خصوصاً این که عیسی مسیح نیز علیرغم اینکه برای جهان و قومها فرستاده شده است، اما از طرف مریم از همین نسل است، به صورت کاملاً آشکار و ملموس می توانیم مطمئن شویم که آن فرزند وعده ای که می بایست وارث ابراهیم گردد کسی جز اسحق نمی توانست باشد. البته ذکر این نکته ضروری است که هدف اصلی ما برجسته نمودن یک قوم و کنار زدن قومی دیگر نیست، بلکه همانطور که در بخش اول این جزوه اشاره شد، ایجاد زمینه ای برای شناخت بهتر حقیقت و نشان دادن روند تکمیلی کار خدا در طول تاریخ می باشد.

سخن آخر

و حال شما دوست عزیز که تا این لحظه با ما همراه شده اید، در پایان وظیفه خود می دانیم که ضمن اشاره مختصر به پیشگویی های متعددی که چه توسط خود عیسی مسیح و چه توسط رسولان او درباره زمانهای آخر شده است، شما را متوجه زمان اندکی که تا بازگشت عیسی مسیح مانده است بکنیم.

روزی شاگردان عیسی به او گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و پایان دنیا چیست.» عیسی هرگز یک زمان مشخص و قطعی را برای بازگشت خود معین نکرد، اما به نشانه

هایی به زمان بازگشت خود اشاره کرده است. او گفت: «جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید» زمانی که عیسی این پیشگویی را کرد هیچ خبری از تلفن، تلگراف، رادیو، تلویزیون، ماهواره، روزنامه و سایر وسایل ارتباط جمعی نبود. اگر جنگی در یک قاره صورت می گرفت، آنانی که در یک قاره دیگر زندگی می کردند هیچ وقت از آن مطلع نمی شدند و هیچ خبری به آنها نمی رسید و اصلاً مقدور نبود که جنگها و اخبار جنگها را بشنوند. اما امروزه با توجه به پیشرفت تکنولوژی و دستاوردهای بشری در زمینه ارتباطات، ما می توانیم هر روزه اخبار مربوط به کوچکترین تحولات و بالاخص جنگها را در گوشه و کنار دنیا، حتی در دور افتاده ترین نقاط به راحتی آن هم با فاصله ای کمتر از بیست و چهار ساعت بشنویم.

عیسی مسیح هم چنین فرمود: قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله ها در نقاط مختلف دنیا پدید می آید. و ما در همین یکصد سال گذشته شاهد بوده ایم که چطور قومی به قومی و مملکتی با مملکتی در جنگ بوده اند، تصفیه حساب های قومی و پاک سازی های نژادی مانند کشتار یهودیان توسط نازی ها، کشتارهای بی رحمانه ای که توسط صربها در بوسنی و هرزه گوین صورت گرفت، کشتار میلیونی ارامنه در زمان امپراطوری عثمانی و بالاخره جنگ و قحطی و گرسنگی در چین و بسیاری جنگهای دیگر که هر روزه در گوشه و کنار دنیا صورت می گیرد، بطوری که هیچ مجموعه خبری وجود ندارد که روزانه خبر از وقوع چندین جنگ و زد و خور در دنیا را ندهد. از طرف دیگر بروز بیماری های علاج ناپذیر مانند ایدز، خشک سالی ها، قحطی ها و گرسنگی های شدید بویژه در آفریقا و بسیاری از کشورهای فقیر، بروز حوادث فراوان طبیعی مانند سیل و زلزله و طوفانهای وحشتناک که هر روزه جانهای بی شماری را صید می کنند، همگی نشان از تحقق پیشگویی هایی است که کتاب مقدس در مورد زمانها آخر نموده است.

عیسی هم چنین فرموده است: همان شرایطی که قبل از طوفان نوح بر دنیا حاکم بود، قبل از بازگشت من نیز بر دنیا حاکم خواهد شد. یعنی همانطور که در ایام قبل از طوفان می خوردند و می

نوشیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که طوفان آمد، قبل از آمدن من نیز چنین خواهد شد. و امروزه ما شاهد هستیم که دنیا کنونی چگونه و تا چه حد در گناه و فساد و شهوت رانی غرق شده است، هر کس فقط به دنبال ارضای امیال و خواهش های دل خویش است، هر کسی فقط نفع خود را در نظر می گیرد، بسیاری از ارزش های اخلاقی و متعالی سقوط کرده است و انسانها بیشتر از آن که در جهت معنویت حرکت کنند به سمت غرایز حیوانی خود تنزل نموده اند، پدر با دختر خود رابطه جنسی برقرار می کند، دختران و پسران خرد سال به راحتی در معرض تجاوز جنسی قرار می گیرند، ازدواج همجنس بازان جنبه قانونی پیدا می کند و...! اگر خدا در زمان لوط از گناه قومی که همجنس باز بودند نگذشت و آن دو شهر را با خاک یکسان قطعاً امروز نیز از کنار فجایعی این چنین به راحتی نخواهد گذشت. و همانطور که کتاب مقدس می گوید: «در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، کرد، زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لاف زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست میدارند.» (رساله دوم تیموتاوس ۳: ۱-۴). و امروزه اگر شما هر کدام از موارد فوق را با دنیا حاضر مطابقت دهید خواهید دید که تماماً بر دنیا کنونی ما صدق می کنند. و عیسی مسیح فرموده است که وقتی این چیزها را دیدید بدانید که چیزی به بازگشت من نمانده است.

قبل از نازل شدن طوفان نوح، هر چه نوح فریاد کرد و گفت که توبه کنید و آماده شوید، چرا که طوفان سختی پدید خواهد آمد و آن روز و ساعت اگر در داخل کشتی نباشید هلاک خواهید شد، جز عده ای بسیار معدود کسی به سخنان او توجه نکرد؛ آنها می خوردند و می آشامیدند و سرگرم عیش و عشرت بودند تا اینکه سر انجام آن چه خدا گفته بود در زمان لازم به تحقق پیوست و قوم تازه فهمیدند که نوح راست می گفت. اما خیلی دیر شده بود چرا که در کشتی بسته شده بود و آنان سرنوشت دیگری جز هلاکت در پیش روی خود نداشتند.

دعا ما این است که تجربه تلخ آن قوم در زندگی شما تکرار نشود. شما چه باور کنید و چه نکنید مسیح خواهد آمد و اگر در آن روز آماده نباشید، روزهای سختی در انتظارتان خواهد بود. عیسی مسیح فرموده است: من در هستم و هیچ کس جز بوسیله من نزد پدر نمی آید. این در اکنون به روی شما باز است، خدا هنوز آن را نبسته است، چرا که این ندای عیسی که می گوید: «بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» هنوز در دنیا طنین افکن است، به او ایمان بیاورید و حیات جاویدان را بیابید.

« زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد... آن که به او ایمان آورد بر او حکم نشود، اما هر ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند...» (انجیل یوحنا ۳: ۱۶-۱۹). آمین.